



هفته نامه

رهائی

سال دوم ، شماره ۷۶
پنجشنبه ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰
بها ۳۰ ریال

نشریه سازمان وحدت کمونیستی

در این شماره:

• بررسی لایحه بودجه پیشنهادی ۱۳۶۰

گامهای سنجیده بسوی وابستگی هرچه بیشتر به امپریالیسم

• لایحه قصاص:

پس مانده‌ای از دوران توحش!

• پیکار و تئوری انقلاب (۱)

“بورژوازی ملی” لیبرال می شود

• ایرلند:

مبارزه برای حق تعیین سرنوشت

• جمهوری اسلامی ، سرکوب بهائیان

و وظیفه نیروهای چپ

• در حاشیه رویدادها

شکنجه و شکنجه گر به روایت جمهوری اسلامی

بررسی لایحه بودجه پیشنهادی ۱۳۶۰

گامهای سنجیده بسوی وابستگی هرچه بیشتر به امپریالیسم

مربوط میشود به مالیاتها که قسمت قابل توجهی از آن - مالیات بر واردات یعنی حقوق و عوارض گمرکی است - که آنهم بطور غیر مستقیم به نفت مربوط میشود و نشانگر هیچ نوع تولید و برداشت از اقتصاد داخلی نیست.

(انقلاب اسلامی، ۱۶ اردیبهشت)

یک محاسبه ساده نشان خواهد داد که -
۲۴۱ میلیارد تومان (۳۲ میلیارد دلار) فروش نفت با احتساب هر بشکه ۳۵ دلار، صادرات نفتی ایران از حدود ۲/۵ میلیون بشکه در روز نیز تجاوز خواهد کرد. البته با توجه به اینکه تا تصویب لایحه حداقل ۲ تا ۳ ماه از سال بودجه (سال جاری) خواهد گذشت، آهنگ صادرات نفت (در صورت پایان جنگ) با پدیدمراط بیش از ۲/۵ میلیون بشکه بوده و حتی از مرز ۳ میلیون بشکه در روز تجاوز کنند تا دولت بتواند به عواطف پیش بینی شده دست یابد. در اینجا برای روشن شدن موضوع لازمست نکاتی را متذکر

شویم :

الف - قبل از آغاز جنگ ایران و عراق، این دو کشور مجموعاً بیش از ۵ میلیون بشکه نفت در روز صادر میکردند.

ب - پس از شروع جنگ، صدور نفت دو کشور برای مدتی قطع شد و پس از آن، با زیربومهایی و در هر حال، به میزان به مراتب کمتر از گذشته صادر شد. در حال حاضر عراق، از طریق لوله های سوریه و ترکیه حدود یک میلیون و ۲۰۰ هزار بشکه در روز نفت صادر میکند. بر اساس اطلاعاتی که از منابع موثق شرکت نفت ایران بدست ما رسیده است، صادرات روزانه نفت ایران فقط از لاوان مورت میگیرد و میزان آن در حال حاضر از ۵۰۰ هزار بشکه تجاوز نمی کند. صدور نفت ایران تا زمانی که جنگ ادامه دارد، بدلیل متعدد تکنیکی، بهیچ وجه از میزان فعلی قابل افزایش نیست.

ج - بازار جهانی نفت در حال حاضر، روزانه با دو میلیون بشکه نفت اضافی مواجه است. (نیویورک تایمز، ۲۷ آوریل ۸۱) و " خود را با مازاد تعجب آور نفت مواجه می بیند. " (نیوزویک، ۹ مارس ۸۱)

د - کشورهای مصرف کننده نفت، علیرغم ادامه جنگ ایران و عراق، بیش از ۵۰۰ میلیون بشکه نفت ذخیره کرده اند و در حال حاضر، کلیه کشورهای مصرف کننده نفت با کمبود مخازن زیرزمینی و روی زمین مواجه اند. نفتکش های عظیم نفتی، جایی برای خالی کردن محمولات خود ندارند و از آنها غالباً بعنوان ذخایر شناور استفاده میشود.

ه - بعد از خاتمه جنگ نه فقط ایران بلکه عراق نیز به میزان صادرات نفت خود خواهد افزود. با این تفاهوت که عراق بر اساس قراردادهای گذشته، مشتریهای دست به نقی دارد، در حالی که ایران در این وانفصای بازار کساد مجبور است با چراغ بدنیال مشتری بگردد.

" محاسبات " دولت مکتبی هرچه باشد و هر دو غی که برای فریب توده ها و برای سرپوش گذاشتن به ورشکستگی خود ارائه دهد، حقیقت اینست که صدور نفت ۲/۵ یا ۳ میلیون بشکه در روز تا زمانی که جنگ خاتمه نیافته و حتی پس از خاتمه جنگ نیز تا زمانی که اشکالات عدیده تولید و صدور نفت از نظر تکنیکی بر طرف نشده باشد، رویای ابلهانه ای بیش نیست.

با فرض اینکه جنگ ایران و عراق همین امروز نیز خاتمه یابد و اشکالات عدیده تولید و صدور نفت نیز بکمک امپریالیستها برطرف شود (برای نمونه باید گفت که از سه دکل قابل استفاده در ایران، هسه آنها در همان

در شماره های گذشته ها می تحلیل نسبتاً مفصلی را از اوضاع اقتصادی ایران و جهت گیری آتشی آن ارائه دادیم. در این ارتباط سند محرمانه ای رژیم که توسط کارشناسان سازمان برنامه و بودجه برای دست اندر کاران و مشاورین اقتصادی دولت تنظیم شده بود و خامت و ورشکستگی اقتصادی جامعه را بیش از پیش بنمایش گذاشته و پیش بینی های قلی ما را مبنی بر سراسیمه غیر قابل کنترل سقوط اقتصاد ایران تا پید کرد. در این شماره به بررسی اجمالی طرح بودجه ایست دولت می پردازیم که در تاریخ سوم اردیبهشت با قید یک فوریت در لیست مذاکرات مجلس قرار گرفت. لایحه ای بودجه دارای یک ماده واحد و ۵۵ تبصره و فاقد هر نوع شرح و تفسیری از شمای کلی اقتصادی کشور و اوضاع اجتماعی کنونی میباشد. البته این امر بدون دلیل نیست زیرا که دولتمردان جمهوری اسلامی و حداقل آنانکه از نزدیک با اوضاع اقتصادی آشنائی حداقلی دارند، بخوبی میدانستند که ترسیم شرایط اقتصادی اجتماعی کشور برای توجیه لایحه بودجه، چیزی کمتر از قاجار را نشان نخواهد داد. بدین قرار این لایحه جز یک مشت ارقام کلی که بظاهر تصویر بودجه دارای موازنه و بدون کسری را در ذهن خواننده القاء میکنند، بدون ارائه ریز اقلام هزینه ها و درآمد ها و در عوض شرح و تفسیر های زیاد که خود مبین نوعی فوق تمرکز اختیارات اجرایی دولت در کنترل امور اقتصادی است، چیز دیگری را در بر ندارد. لیکن نگاهی به فراسوی ظاهر و تحلیلی موشکافانه از همین لایحه کذائی نشان از عمق فاجعه دارد.

مهمترین ابعاد فاجعه آمیز لایحه بودجه عبارتند از کسر بودجه، افزایش فوق العاده تولید و فروش نفت، تکیه بر سیاستهای پولی برای موازنه درآمد ها با هزینه های دولتی، تکیه بر واردات و ادامه سیاست گذشته ای اقتصاد مصرفی خواهد بود، که نتایج " گرانبار " آن عوارض شدید تورمی و رکودی در کل بسوج اقتصادی جامعه است، این طرح از لحاظ سیاسی سند وابستگی کامل اقتصاد ایران به سرمایه و بازارهای جهانی است و خود بیان آشکار این واقعیت است که رژیم جمهوری اسلامی در سومین سال از زندگی تنگین خود نه تنها هیچ قدمی در راه قطع وابستگی ایران به امپریالیسم بر نداشته بلکه هم اکنون با توجه به واقعیت در چهار چوب این وابستگی برای ادامه حرکت های اقتصادی خود طرح و برنامه ریزی می کند. مسئله امروز آنچنان آشکار و غیر قابل انکار است که خود رئیس جمهور " محبوب " نیز از وخامت اوضاع شکوه سر میدهد منتهی مسئولیت امر را به عهده ای دولت مکتبی - رنجائی و مشاورین اقتصادی او میکشاند. خطوط اساسی بودجه کدامند؟ ماده ای واحدی لایحه ای بودجه، جمع کل بودجه ای دولت در سال ۱۳۶۰ را حدود ۳۳۰۰ میلیارد ریال تعیین نموده است که از محل درآمدها و سایر منابع " تا " مین اعتبار " و جهت " هزینه ها و سایر پرداختها تهیه و تنظیم گشته است. لیکن اقلام دقیق " درآمدها و سایر منابع " تا " مین اعتبار " حداقل در متن لایحه به هیچ وجه روشن نیست و خواننده نخواهد فهمید که منابع درآمد دولتی از کجا و به چه میزان " تا " مین خواهد شد. لیکن خوشبختانه ملاحظات و اطلاعات جناح " لیبرال " حاکمیت و معارضی ایشان با لایحه - پردازان بودجه، اسرار پشت پرده را بطرز جالبی نمایان میسازد. آقای بنی صدر میگوید: " دولت آمده گفته است که معادل ۳۴۱ میلیارد تومان نفت خواهد فروخت که حدود ۸۰ % از درآمدها را تشکیل میدهد و ۲۰ % بقیه هم

تسلط مصنوعات وارداتی از فعالیت صنایع و تولیدات نزدیک به ورشکستی ایران جلو خواهد گرفت و بر ابعاد رکود موجود خواهد افزود.

به یک کلام جهش چند برابر صادرات نفتی ایران به شدت اوضاع گذشته‌ی زمان شاه را در تمام ابعاد اقتصادی اجتماعی و سیاسی آن تداعی خواهد کرد. رونق کاذب در بطن یک اقتصاد بیمار، لیکن نکته اینجاست که با توجه به اوضاع وخیم اقتصادی در حال حاضر حتی بیل به یک "رونق کاذب" و تجدید خاطره‌ی "شکوفایی‌های" دوران شاه نیز بسیار دور از ذهن بنظر میرسد. زیرا که مشکل بتوان در کشوری که بقول رئیس‌جمهور آن بطور متوسط طی سه سال گذشته با حدود ۱۱٪ رشد منفی در تولید ناخالص ملی مواجه و هم اکنون نیز حدود ۴ میلیون از ۱۲ میلیون نیروی کار آن، فاقد هرگونه کار اشتغال بوده و در ضمن نرخ تورم نیز بنا به محافظه کارانه ترین تخمین ها از ۵۰٪ به مراتب بالاتر است، بتوان بصرف فروش بیشتر نفت به "رونق" که سهل است به حداقل تعادل اقتصادی رسید.

به هنگام ارائه لایحه بودجه جناب نخست وزیر مکتبی البته با توجه به مطالعات عمیق ایشان در علم اقتصاد و بویژه اقتصاد مکتب اسلام اظهار داشتند که: "دولت کسر بودجه نخواهد داشت" و البته کلاه قصاص ایشان نیز تیشتر درشت محافل خبری و روزنامه‌های مکتبی شد. حال باید دید آیا بودجه‌ی پیشنهادی ایشان واقعا در توازن و بدون کسری است. طبق برآورد کارشناسان نیازهای ارزی ما در سال ۱۳۶۰ به حدود ۱۸ میلیارد دلار بالغ خواهد شد و آنچه در درآمد نفت و بودجه منظور شده است به اضافی مختصر صادرات غیر نفتی حدود ۳۳ میلیارد دلار ارز بدست خواهد داد. (انقلاب اسلامی ۱۶ اردیبهشت تحلیل رئیس‌جمهور از بودجه).

بیماری دیگر خود رئیس‌جمهور اذعان میکند که احتیاج ارزی دولت در سال ۱۳۶۰ (منظور مقدار کسب ارزهای خارجی برای واردات و غیره) ۱۸ میلیارد دلار است. پس رقم واقعی کسر بودجه $18 - 33 = 15$ میلیارد دلار میباشد و این در صورتی است که مقدار کل ذخیره ارزی سال گذشته (۴ میلیارد دلار) کماکان حفظ شود. از آنجا که دولت برای سال آینده هیچ حدود مشخصی

را جهت ذخائر ارزی مشخص نکرده، پس می‌توان حدس زد که در سال آینده نیز همین رقم ۴ میلیارد دلار، اگر نه کمتر، به حساب اندوخته‌های ارزی کشور خواهد آمد.

کسر بودجه ۱۵ میلیارد دلاری که معادل ریالی آن بیش از ۱۱۰۰ میلیارد ریال است حدود یک سوم کل بودجه پیشنهادی ($\frac{1}{3} = 33\%$) یعنی بیش از ۳۰٪ کل مقدار پیش‌بینی شده در لایحه بودجه است. به عبارت واضحتر بودجه‌ی پیشنهادی دولت جمهوری اسلامی که دروغ‌پردازان مکتبی بودجه‌ای متعادل معرفی نموده بودند دارای حداقل ۳۰٪ کسری است. و البته این کسری به برکت افزایش فوق‌العاده فروش نفت گویا میتواند لایوحتانی شده و بعنوان بودجه متعادل به خورد "امست

مسلمان" داده میشود تا معانی و مفاهیم مکتب و محاشن اقتصادی آنرا بهتر درک کنند. گذشته از عوارض مختلف چندبرابر شدن صادرات نفت ایران به خارج که قبلا ذکر شد، تا همین کسر بودجه از طریق استفاده از ارزهای خارجی (غیر از آن بخشی از ذخائر ارزی که مصروف خرید واردات میگردد) همانند استقرار دولت از بانکها دارای اثرات تورمی فوق‌العاده میباشد. و این بویژه در شرایطی که میزان کسر بودجه نسبت به کل بودجه‌ی پیشنهادی سرسام آور است، ارقام تورم مزمن را به ابعاد سرسام آوری خواهد رساند. نکته دیگری که به روشنی در ترکیب اقلام بودجه مشاهده میشود نقیض عوائد نفتی در کل بودجه‌ی پیشنهادی است. سهم عوائد حاصله از فروش نفت که بقول جناب رئیس‌جمهور به ۸۰٪ نیز بالغ میشود گواه دیگری است بر اینکه اقتصاد بقیه در صفحه ۱۳

روزهای اول جنگ بطور کامل نابود شدند)، با توجه به آنچه در سطور فوق (بویژه در قسمت ج و د و ه) آمد، سؤال اینست که رژیم جمهوری اسلامی چگونه قادر به فروش چند برابر صادرات کنونی خود خواهد بود و برای تامین ذخائر ارزی و تامین کسری بودجه، به کدام مشتری میتواند مراجعه کند؟ مهمترین این به چه قیمتی؟ به همین ۳۵ دلار کنونی؟ "کس هلی" معاون اقتصادی کمپانی استاندارد اوپل کالیفرنیا می‌گوید: "تعجب نخواهم کرد اگر نفت از بشکه‌ای ۳۵ دلار به ۱۲ دلار برسد" با توجه به آنچه گذشت، تصور فروش ۲/۵ با ۲ میلیون بشکه نفت در روز به قیمت ۳۵ دلار، برای بدست آوردن ۲۴۱ میلیارد تومان (۲۲ میلیارد دلار) پیش‌بینی شده در لایحه بودجه، توهم تبلیهاتی بیش نیست. ولی از طرف دیگر، نیاز به ارز خارجی و واقعیت کسر بودجه همچنان بجای خود باقیست. اگر رژیم جمهوری اسلامی بایدهفترا به مبلغ کمتری بفروشد (و در شرایط کنونی بازار نفت و در استعمال و درماندگی رژیم چاره‌ای هم جز این ندارد)، مجبور است که میزان نفت را (بافرض محال امکان عملی آن در شرایط فعلی)، از میزان ۲/۵ یا سه میلیون بشکه در روز، به میزان قابل توجهی افزایش دهد تا پاسخگوی نیازهای ارزی و ریالی او باشد. در اینحال (اگر میزان مصرف داخلی نفت - حدود یک میلیون بشکه در روز - را به آن اضافه کنیم)، کس تولید نفت ایران در سال ۶۰ با یک میلیارد تولید نفت در زمان شاه (بین ۵ تا ۶ میلیون بشکه در روز)، تفاوت چندانی نداشته باشد.

آنچه در فوق آمد، "بهترین" شرایطی است که میتواند به قیمت به تاراج گذاشتن ثروت ملی، ورشکستگی کامل رژیم جمهوری اسلامی را کمی به عقب بیاورد. از نتایج همین سیاست خائسانه، ایجاد دور تسلسل بالارفتن تورم / بالارفتن بودجه کشور (کسر بودجه) / تا همین کسر بودجه از طریق فروش نفت خواهد بود.

در همینجا یک نکته را اضافه کنیم که فروش نفت بیشتر الزاما به مفهوم تامین ارز خارجی و از آنجا تامین کسر بودجه نخواهد بود. یک نمونه گویا (که نمونه‌های فراوان آنرا در رژیم شاه دیده‌ایم) همین اواخر توسط رژیم درمانده و مغفل مکتبی ارائه شد. اخیرا سخنگوی دولت "مستضعفان" با افتخار اعلام کرد که برای "اثبات از بین رفتن تحریم اقتصادی"، دولت با کمپانیهای نفتی انگلیسی، قراردادی منعقد کرد. (گرچه راست یادروغ، میزان آنرا اعلام کردند ولی قیمت هر بشکه نفت در این قرارداد، کاملا محرمانه است). این قرارداد البته ارز خارجی در اختیار جمهوری اسلامی قرار نمیدهد چرا که همزمان با آن، دولت امپریالیستی انگلستان قرارداد اسارتبار یک میلیارد لیره‌ای شرکت تالیوت را به رژیم مکتبی برای "حداقل مدت پنجاه سال" خرید، بدیگر سخن، رژیم نمی‌تواند با درآمد حاصله از قرارداد نفت مذکور از سایر کشورهای جهان مثلا نیازهای خود را در زمینه ماشین آلات کشاورزی و صنعتی را تامین کند بلکه مجبور است که درآمد حاصله از قرارداد نفت با کمپانیهای نفتی انگلیسی را (برای استمرار وابستگی و حفظ صنایع مونتاژ) به جیب یک کمپانی دیگر انگلیسی - تالیوت - بریزد.

از طرف دیگر، کاهش قیمت نفت در سطح جهان به کاهش هزینه‌های تولید در کشورهای امپریالیستی و رونق اقتصادی امپریالیسم بزیان کشورهای فقیر مازرکننده نفت کمک خواهد کرد. به علاوه تشدید آهنگ صادرات نفت ناگزیر به افزایش واردات کالا از بازارهای جهانی خواهد انجامید که خود وابستگی هر چه بیشتر اقتصاد ایران به این بازارها و در نتیجه وابستگی به قیمتهای جهانی از یکسو و ادامه‌ی وضعیت رکود - تورمی در سطح داخل را در بر خواهد داشت. چرا که واردات کالاهای متورم به افزایش سطح تورم در داخل کمک نموده و در ضمن

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه‌دار

لایحه قصاص :

پس مانده‌ای از دوران توحش و بربریت!

به اتفاق مردم کشور ما بویژه برای کارگران و سایر زحمتکشان هرگز وجود ندارد. در لایحه قصاص برای کشتار فردی و جمعی کمبود نیست (استوارترین و پیگیرترین دشمنان جامعه طبقاتی و زحمتکشان جامعه، مجوزهای شرعی و "قانونی" فراوانی پیش‌بینی شده است. قاتل و قاتلین این جنایات فردی یا قتل عامهای جمعی، نه تنها هیچگونه جرمی مرتکب نمیشوند بلکه با نابودی کسانیکه "شرعا مستحق کشتن" هستند، به وظیفه شرعی خود عمل میکنند. در سطر سطر لایحه قصاص، چهره‌ی نفرت‌انگیز جامعه طبقاتی، به بی‌برده‌ترین و بیش‌رمانه‌ترین نحوی چشم می‌خورد و آقایان که برای عوام‌فریبی مسدادم دم از "معنویات" می‌زنند و کمونیست‌ها را (با ترجمه ابلهانه و ریاکارانه‌ی واژه‌ی "ماتریالیسم") "طرفدار مادیات" می‌خوانند، در کمتر ماده‌ای از لایحه عدل اسلامی آنها است که حداقل یکبار "دیه" (پول خون) تکرار نشده باشد. برای فقهای اسلام، نه تنها شرف و حیثیت آدمی بلکه حتی زندگی یک انسان را نیز میتوان با مقداری پول به‌حراج گذاشت.

★ ۲- نفی بشردانۀ حقوق زنان و اقلیت‌های مذهبی

زن در حقوق اسلام و در جمهوری اسلامی در بهترین حالات (در صورت مسلمان بودن) نصف انسان است و در حالات دیگر یعنی در صورت "کافر دمی" بودن (معتقدان به ادیان زرتشتی، مسیحی و یهودی)، و بدتر از آن، در صورت "غیراهل دمه" بودن (پیروان ادیان و مذاهب دیگر) و در صورت کافر و مشرک بودن و یا "منافق" بودن (کسه "از کفار بدترند")، در جرگه‌ی انسان بشمار نمیرود و براحته می‌تواند مشمول ذبح اسلامی قرار گیرد. کشتن زنان اخیرالذکر شرعا جایز و در مواردی حتی لازم و تکلیف شرعی است. قاتل یک زن در هیچ زمانی حتی در صورتیکه زن مسلمان باشد مستحق مجازات "قصاص نیست، زیرا همانطور که گفته‌ایم زن در بهترین حالت (در صورت مسلمان بودن)، نصف یک مرد است.

★ ۳- مقررات به‌ارث مانده از دوران توحش و بربریت

۲- مقررات به‌ارث مانده از دوران توحش و بربریت در لایحه قصاص یعنی مقررات به‌ارث مانده از دوران توحش و بربریت، جنایت‌یک‌امر خصوصی است و هیچ ربطی به جامعه ندارد. شورا عالی قضایی می‌باید که یک جنایت با تمام پیچیدگی‌های آن در جامعه سرمایه‌داری امروز، بهمان سیاق هزار و چهارصد سال پیش در یک جلسه کوتاه می‌تواند حل و فصل شود. بر اساس لایحه قصاص‌گویی که در اعصار دور دست تاریخ، در محاصره عربستان، در فلان قبیله بدوی، قتل صورت گرفته و قاتل دستگیر شده است. قاتل، "اولیا دم" و حاکم شرع، می‌نشینند و فی‌المجلس تصمیم می‌گیرند: یا قاتل (اگر ثروتمند بود) "دیه" (پول خون مقتول را) بپردازد و اگر نداشت "گردن" او را با "شمشیر تیز" بزنند. بهمین سرعت، بهمین صراحت، بهمین سادگی توأم با سفاکت.

در آذرماه ۵۹، سند محرمانه‌ای بنام "لایحه قصاص و مقررات آن"، با ۵۵ ماده و به امضاء آیت‌الله قدوسی، "داستان" کل "دادگاههای انقلاب اسلامی، بدست من افتاد. سازمان بلافاصله در ارگان خود، نشریه "رهاگی" این سند سنگین و ضدبشری را مورد بررسی قرار داده و در طی چهار شماره (شماره‌های ۵۸ تا ۶۱)، نقاب را از جلوه‌ی دیگری از ماهیت قرون وسطی رژیم جمهوری اسلامی کنار زد.

در این اواخر، شورا عالی قضایی، لایحه قصاص را با موادی بهمان اندازه ضدبشری و قرون وسطایی "تکمیل" کرده و ۱۴۴ ماده دیگر بر متن اولیه افزوده است: ۱۴۴ ماده بعدی مربوط است به "قصاص عضو"، "حد زنا"، "حد مسکر"، "حد لواط"، "حد مساحقه" (همجنس‌بازی زنان) و غیره. بنحو روشنتر، احکام مربوط به "قطع دست و پا"، "کشتن دندان"، "پریدن گوش و بینی و زبان و لب"، "درآوردن چشم از حدقه"، "شلاق زدن"، "سنگار کردن"، پرداختن به توحش و قساوتی که در سطر سطر این مواد نهفته است - نه در حد یک اعلامیه بلکه محتاج به نوشتن چندین مقاله است در اینجا فقط بعنوان نمونه ذکر کنیم که "حدرجم" (شکنجه، سنگار) از نظر مرتجعین جمهوری اسلامی آنقدر مهم است که ۵۷ ماده از لایحه را به آن اختصاص داده‌اند و بنیدانیم که چند ماه پیش، قبل از نوشتن این لایحه، روحانی مرتجع، حجت الاسلام فهیم، حاکم شرع ورثی داد. گاه انقلاب اسلامی کرمان، نمایش وحشیانه‌ی سنگار کردن (و اخیرا قطع دست) را بمورد اجرا درآورده بود.

در لایحه قصاص، حد نازیانه را قبل از سنگار کردن میتوان اجرا کرد (مواد ۱۰۰ و ۱۱۰)، سنگار کردن زنان و مردان در صورت "بیماری یا بارداری" اشکالی ندارد (مواد ۹۷ و ۱۰۵)، حتی میتوان "اقلیت‌های مذهبی و رسمی" را به شکنجه سنگار محکوم کرد (ماده ۹۹). برای اینکه نمایش هولناک "رجم" (سنگار کردن) زود تمام نشود "سنگها در رجم نباید خیلی بزرگ باشد که با رسیدن یک یا دوتای از آنها شخص کشته شود" (ماده ۱۱۶) بلکه لازمست که شخص زجرکش شود و صحنه شکنجه وحشیانه باید آنقدر طول بکشد که مرتجعین سادست و جنایتکار، فرصت کافی برای ابراز خوشحالی و دست‌افشائی داشته و از نمایش توحش قرون وسطایی لذت ببرند.

همانطور که گفته شد قریب پنج ماه پیش، وقتی که بخش اول لایحه قصاص (که هنوز محرمانه بود و در کشوری میز مرتجعین شورا عالی قضایی نگهداری میشد) بدستمان رسید، ما منتظر نمایشی که چند ماه بعد، "لیبرال‌ها" و "آزادخواهان" متن (بدون تفسیر آن) را منتشر کنند بلکه وظیفه‌ی خود دانستیم که بلافاصله ماهیت فئودال ارتجاعی و ضدبشری آنرا افشا کنیم و طی یک سلسله مقالات با تکیه به لایحه قصاص و به خزعبلاتی بنام مواد حقوقی و با نقل و تحلیل آنها، سه خط عمده‌ی آنرا نشان دهیم و نتیجه بگیریم که:

★ ۱- تلفیق ستم طبقاتی و توحش قرون وسطایی

لایحه قصاص به شدیدترین و وحشیانه‌ترین نحو -ی غفلت طبقاتی دارد. لایحه ایست صدرمد بنفع "ستکبران" و بزیان "مستضعفان". بر اساس این لایحه، قاتل یک مرد و مسلمان، اگر ثروتمند باشد اساسا با پرداخت "دیه" (پول خون) می‌تواند از هر گونه مجازات معاف و بلافاصله آزاد شود. در حالیکه چنین امکائی برای اکثریت قریب

پیکار

وتئوری انقلاب

۱

“بورژوازی ملی” لیبرال میشود

پرخاش نکنند. در چنین وضعی پرخاش - ونه دشنام - عین و نفس رفاقت است. این حکم همواره و در مورد همه سازمانها صادق است.

ثانیا - و این نکته مهم است - سازمان پیکار در میان سایر سازمانهای چپ ایران جای ویژه ای دارد. این سازمان تجسم زنده ای آن چیزی است که اگر مجددا بر ما خرده گرفته نشود آنرا ستالینیسیم دیش می نامیم. سازمانهای استالینیسیم کم نیستند ولی در مورد همه این سازمانها شواهدی از وجود تفکر دموکراتیک در اینجا و آنجا، شواهدی مبنی بر نگرش انتقادی به آموزشهای “رهبر کبیر پرولتاریا” دیده میشود و نشان داده میشود که اگر حتی از تجارب سی چهل سال گذشته جنبش کمونیستی نیا موخته اند لااقل میدانند که در ایمن جهان خاکی حوادثی بوقوع پیوسته است که باید مورد مطالعه قرار گیرد. این امر بدرجات مختلف در مورد اکثر سازمانها صادق است بجز در مورد پیکار و همزمانش. برای پیکار پس از لنین کمونیسم از تکامل با زیاده است. خواننده بیاد دارد که این حکم را ما با نقل قول مستقیم از پیکار در شماره های گذشته آوردیم. لنین مارکسیسم را تا آخر تکامل داد و استالین معلم آن شد. والسلام. خاتم الانبیاء لنین علیه السلام. حال مبارزه، تفکر و عمل انقلابی میلیونها و میلیونها کمونیست در طی قریب ۴۰ سال اخیر چه چیزی بر انبیا مارکسیسم - لنینیسم اضافه کرده است؟ در منطق پیکارها نقدر که مسلمانان بعد از پیامبر اسلام به اسلام اضافه کرده اند، یعنی هیچ. خدا کشکاری که کمونیستها کرده اند آیات الهی مارکسیسم - لنینیسم را بر شرایط جامعه خود “تطبیق” داده اند. بدین ترتیب با این طرز تفکر جا مدو متحجر که منکر تکامل است باید با طبیعتی که شایسته کمونیستهاست برخورد کرد و این قاطعیت به معنی نشان دادن زشتی و سفاقت آن در همه ابعاد است. سالها پیش هنگام شروع مبارزه مسلحانه، یکی از مبارزین جوان در با زوجی در مقابل سؤال مذهب شما چیست گفته بود: مارکسیسم - لنینیسم. این امر احزاب توده مستمسک قرار داد تا همه مبارزین مسلح را تحت عنوان انسانهای بی دانش و متحجر بگوید. امروز ما نه یک مبارز جوان، بلکه یک سازمان مدعی کمونیسم مدعی همین مسئله شده است. منکر تکامل کمونیسم است. شریعت الهی و جاوید میسر زد و وظیفه من و شما را نیز عبادت - تطبیق - مقرر میکند و

چند ماه پیش طی سلسله مقالاتی به مواضع “پیکار” در ارتباط با تزوسال امپریالیسم مطالبی نوشتیم و قصد داشتیم که به سایر مواضع این سازمان بپردازیم ولی خود را در مضیق یافتیم. بدین معنی که جستجوی ما برای پی بردن به پایه های تئوریک مواضع ایشان اگر نه بی نتیجه، لااقل کم نتیجه بود. سازمان پیکار هیچ ضرورتی احساس نکرده بود که دلائل موضع خود را فی المثل در قبال انقلاب ایران روشن کند و پایه های تئوریک سایر مواضع خود را بیان دارد. این نکته نه تنها معرف طرز تفکر رهبری این سازمان بود که انتظار داشت هواداران وی و سایر سازمانهای اپسوزیسیون احکام وی را بطور قاطعی بپذیرند بلکه نشان دهنده سطح عمومی و کیفیت جنبش کمونیستی ایران بود. بهرحال در همان زمان پاره ای از هواداران “پیکار” به ما گفتند که سازمان نظرات خود را بزودی اعلام خواهد نمود. بدین جهت ما بحث خود را موقتا تا انتشار ایمن نظرات متوقف کردیم. انتشار نشریه “تئوریک - سیاسی” شماره ۲ این مضیق را در مورد چند موضوع تا حدی مرتفع کرد.

نکته دیگری که قبل از ورود در بحث باید به آن اشاره کنیم، انتقاداتی است که در گذشته از جانب چند تن از خوانندگان به راهائی رسید. این انتقادات مربوط به لحسن مقالات قبل، بخصوص یکی دو شماره اول آن میشد. بنظر این رفقا برخورد ما به پیکار تند بوده است. در این زمینه باید توضیح دهیم که اولامیان برخورد دوجریان اکادمیک بسادو جریان مبارزتها و دارد. آقایان سوئیزی و بتلها هم میتوانند در کمال فراغت خاطریا یکدیگر مکاتبه و مباحثه کنند و یا ادبیانه ترین جملات انتقادات خود را بیان دارند اما یک جریان مبارزه و وقت، نه فراغت و نه “خونسردی” اکادمیسینها را دارد. برای یک جریان مبارز، زمان، سرعت عمل و صراحت مطرح هستند. هنگامیکه دیده میشود فی المثل اقدامات سکتاریستی یک سازمان دارد به کل جنبش چپ صدمه میزند و ضمنا این تصور نیز وجود ندارد که بدون افشا کردن ما - هیت سکتاریستی این اقدامات - و از آنجا فشار به رهبری سازمان - این حرکات تعدیل یابد، پرخاشجویی تا اندازه زیادی اجتنابناپذیر میگردد. از کسی که نسبت به سرنوشت جنبش حساس است و شاد و آه و آوازه مدن ضربات غیر ضروری پیاپی به جنبش است، نمیتوان انتظار داشت که بخاطر حفظ رفاقت

پیکار بیشتر مجسم میشود. امید آنکه شاهد تصحیح مشی پیکار باشیم - هر چند احتمال آن زیاده نیست - و نه شاهد تلاشی آن: ما همانطور که در گذشته هم علیرغم اختلافات شدید خود با پیکار گفته ایم، این سازمان را یک سازمان مبارز کمونیستی میدانیم و با آن مقابله بمثل نخواهیم کرد.



پیکار معتقد به دموکراتیک بودن انقلاب ایران است. این مسئله را امروز به یمن نشریه ی ثوریک شماره ۲ آن میتوان ارزیابی کرد و احکام و استدلال آنرا مورد بازرینی قرار داد و این کاری است که ما خواهیم کرد ولی بعنوان مقدمه ضروری می بینیم که یکی از نکاتی را که زمینه ی گرفتاری این رفقا و سایر معتقدین به "انقلاب دموکراتیک" در دام تناقضات بی پایان میشود توضیح دهیم تا برای خواننده روشن شود که گیراسازی کار - یا بهتر بگوئیم یکی از گیرهای اساسی کار - در کجاست.

از بروروز رویونیسم خروشچی سالها گذشت تا اختلاف منافع چین و شوروی موجب شد که چین رهبری سیاسی مبارزه علیه شوروی رویونیستی را بدست گیرد. در بخش اول نقد نظرات رفقای پیکار این نکته را مشروحا و با ذکر تاریخ و نشاندن نشان داده ایم. اما این فاصله ی زمانی چند ساله بدو دلیل درجوامعی مانند ایران در نظر گرفته نمیشد. اول بدلیل بی اطلاعی. خفقان آریا مهری به شدتی بود که متأسفانه ما رکیستی و اطلاعات درست در مورد جنبش های مرفقی بدست کمتر کسی میرسید و چپ را در حالت بی خبری و توسل به حدس و گمان نگاه میداشت. خوشبختانه این امر، یعنی عملکرد خفقان بر میزان و کیفیت آگاهی، امروز مورد قبول چپ ایران است (چه چپ به تجربه دریافته است که چقدر از قافله عقب بوده است) و دیگر لازم نیست استدلال گذشته ی عده ای را که بر مبنای آنها گویا هر چه خفقان بیشتر بود مردم انقلابی تر میشدند، رد کنیم (گرچه پیکار هنوز چنین میگوید). بهر حال این بی اطلاعی نقش موثری را در حذف این دوران تاخیر چند ساله بازی کرد، مسئله ی دوم اما تسامح اجباری یا عاطفی بود. کم نبودند کسانی که به وجود این دوران واقف بودند ولی از آنجا که خود را در مقابل با رویونیسم ناتوان می یافتند خود را مجبور میدیدند که با نادیده گرفتن و تسامح، این مسئله را فراموش کنند. برای ذهن چپی که بدلیل بی اطلاعی و عدم دسترسی به تجارب جهانی و فقدان حرکت توده ای وسیع هنوز شدکافی نکرده است نیا زیه وجود قطب و توسل به آن اجباری است. قطب چین ضروری تشخیص داده میشود. باعث قوت قلب بود. باید نارسائی های آن نادیده گرفته میشد. باید از قصورهای آن گذشت میشد و گذاشت. بدینگونه بود که طرفداری از چین و بت سازی از اندیشه ما شسته و دود در کشور

هر نوع ذیروح و ذی شعوری را هم "شبه تروتسکیست"، "کمو- نیست غیر پیکار" و غزبلائی شبه آن میخوانند. این طرز تفکر و تلقی را باید از این جا معریشه کن کرد. ما با اندازه کافی و بیش از حد کافی در این کشور مذهبی داریم، کمونیست مذهب نمیخواهیم.

در هر تحلیل ادواری از وضع جنبش کمونیستی ایران، به موارد متعدد ضرباتی که پیکار به جنبش وارد کرده است بر میخوریم، و تحمل این امر آسان نیست. در همین دو هفته پیش نمایش واضحی از کار "پیکار" را در مسئله تظاهرات اول ماه مه دیدیم و در سرمقاله های رهائی ۷۴ و ۷۵ نشان دادیم که چگونه این سازمان اثر سوء و منفی بر رفقای اقلیت (که خود آماج دگی پذیرش اینگونه تاثیر پذیری را داشته اند) گذاشته و شیوه ی کار خود را تعمیم داده است.

ما با این سازمان بهمان شدتی مبارزه میکنیم که کمونیستهای صدیق با استالین کردند. در مقابل سیلار عاب، تهمت و ناسازی رسمی و غیر رسمی این سازمان نیز یک لحظه تردید نمیکنیم، ما نمیخواهیم جلب محبت آنان را بکنیم. نمیخواهیم کوتاه بیاثیم. دعوی ما بر سر لحاف ملانیت و آن چند خواننده ی منقذ دلسوز هم نیا پیدا ما چنین بخواهند. ما از جرگه ی فریادهای خفه شده ی هزاران و میلیونها کمونیستی هستیم که ده ها سال قربانی استالینیزم شدند و اکنون اگر نه پایان لااقل سیر نزولی سریع این انحراف را بشارت میدهند. سازمان پیکار مجبور است که بیا موزد و زیر و شود و با متلاشی شود. این پروسه بگمان ما زیاده ی طولانی نخواهد بود. ترور و ارباب همواره در کوتاه مدت موثر بوده است. در این شکی نیست و ما هم با وقوف به این امر تن به مبارزه علیه آن داده ایم. زمانیکه این سازمان دانش آموزان هوا دار ما را در جنوب تهران مرعوب میکند و شرط همکاری با سایر نیروها را اخراج هوا داران ما از کمیته دانش آموزی که خود با به گزار آن بودند قرار میدهد ما تنها خشمگین نمی شویم. خرسند میشویم که در پی انقلاب اخیر مذهبی ها بقدرت رسیدند تا عرض خود ببردند و این نوع کمونیستها تا بروی کمونیسم را. پس از سلسله مقالات گذشته رهائی، مسئولین پیکار با این استدلال پیش آمدند که هوا داران سازمان وحدت کمونیستی باید از کمیته اخراج شوند چون نه سازمان هستند و نه طرفدار وحدت و نه کمونیست. این "استدلال" دندان شکن! را البته همه ی هوا داران - پیکار - نپذیرفتند و بر آن نهادن رفت که ...

بهر حال ما شاهد عدم تکافوی استدلال و شیوه ی کار سنتی پیکار برای اقناع هوا داران خود بوده ایم و این مسئله را بغال نیک میگیریم و مطمئن هستیم که آدامه ی کار پیکار به صورتی که در گذشته بود، در آینده میسر نخواهد بود. این یک پیش بینی است که اگر در کنارسا بر پیش بینی های ما درباره ی سازمانهای دیگر در نظر گرفته شود اعتبار آن برای

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

میگفت و متکبرین محاسن این وجود مقدس را ترو تکیست و شبه ترو تکیست و... میخواند و از آنجا که ما تنها جریانی بودیم که از سالها پیش پتهی این اما مزاده نامقدس "ملی" را بر آب ریخته و مملویش کرده بودیم این عنایت خاص بیکار بطور خاص شامل حال ما میشد، اما انقلاب ایران کار خود را کرد. "قشراکم کمبرادور" فرار کرد ولی از "قشرب مغلوب ملی" خبری نشد. رفقا و نه تنها ایشار بکله همهی ما ثوئیستها - چراغ بدست بدنبال بورژوازی ملی - همراه افتادند. ابتدا این وجود را در کابینه ملی آقای بازرگان جستجو کردند و یافتند. اما بتدریج متوجه شدند که این بورژوازی ملی نه تنها سازگاری با طبقه کارگر ندارد (۱)، و اساسا به دیکتاتوری چهار طبقه و جمهوری خلق اعتنا نمی‌دارد بلکه اساسا ملی هم نیست. رفقا دیدند "چهار طبقه" با هم انقلاب کرده اند ولی "رهبران" یکی از طبقات - طبقه کارگر - بودند و نبوده اند برای کسی فرقی نکرده است. پس این ملی‌های غیر ملی را چه میشود کرد. چگونه میتوان زیر آب آنها را زد بدون اینکه به اساس سازمان ایدئولوژیک - ما ثوئیسم - خلل وارد آید. چگونه میتوان چهار ستون کرسی را سه ستون کرد و هنوز با اطمینان روی صندلی نشست؟ با هر دشواری این کار باید بشود چون "بورژوازی ملی" بنابر آنتا گونیسم خود با طبقه کارگر اصرار غریبی می‌ورزد. در اینجا یکی از هم مسلکان ما ثوئیست قدم پیش گذاشت و گفت بورژوازی ملی اسطوره است. البته کشف بدیعی نبود ولی از آنجا که از طرف یک جریان هوا دار ما ثوئیسم - و نه یک - جریان هنوز شبه ترو تکیست! - عنوان میگشت آنرا بعنوان یک مفر (البته بدون ذکر ماخذ) قبول کرد. وینا نکرد؟ هر دو شق صادق است. بورژوازی ملی اسطوره شد. از آن مهمترین شاه پریان شد. یعنی هم بود و هم نبود. بطور رسمی نبود. ولی هر جا که مسائل ایدئولوژیک - ما ثوئیسم - وجود آنرا برای تکمیل سیستم جاودانی خود لازم داشت ظاهر میشد. منتها البته با سم جعلی. بورژوازی لیبرال! بگذارید در اینجا از خود رفقای بیکار کمک بگیریم. فقط مقدمات متذکر میشویم که ما در این بخش از نوشته اصطلاحات و الفاظ مختلف مانند لفظ انقلابی و ارتجاعی و... را از همان زاویه‌ای که بیکار بحث میکند (اگر نبود به آن اسم زاویه داد، چون دائما تعبیر میکند) مورد توجه قرار میدهم. نظر خود ما و زاویه نگارش ما اساسا متفاوت است و پس از نشان دادن درهم گویی بیکار به آن خواهیم پرداخت. بهر حال بیکار میگوید:

"این بورژوازی امپریالیستی و بورژوازی کمبرادور وابسته به آن ((و نه لیبرالها)) است که ارتجاع تاریخی است".

(ضمیمه بیکار ۳۴)

و ایضا

... نمیتوان به چنین نتیجه گیری غلطی ((۱)) رسید که چنانچه تحت شرایط مساعدی یک نیروی خلقی

مشابه ایران سرعت رواج یافت. چپ ایران بکناره ما شو - ثبت شد. این دوران را غالباً باید داریم. دهها گروه مجزا از هم در درک فیوضات اندیشه ما ثوئیست دون با هم رقابت میکردند. هر کس مدعی بود این اندیشه را بهتر از دیگران فهمیده است و الی آخر. از طرف دیگر، "اندیشه" نیز خصوصاً تی داشت که به رواج آن کمک میکرد. آسان بود. به "عقل سلیم" نزدیک بود. میگفت همه با هم علیه دشمن باید متحد شوند. هیچ تضادی نیست که آنتا گونیستی باشد. حتی تضاد دپرولتاریا و بورژوازی هم به شرط حسن نیت از بین میرود. طبقه سرمایه دار را اگر با کارگران دشمنی نکنند نباید مورد اذیت و آزار قرار داد. خلاصه تمام تعالیم ابراهیم تا محمد رازیان "مارکسیستی" ما مفهم بیان میکرد.

توده‌ای شدن مبارزه علیه رژیم شاه، جنبش انقلابی و "باز شدن فضای تنفس" مانند اشعه‌ی تند آفتاب برفها را آب کرد. در یک چشم بهم زدن ما ثوئیسم چنان فرار کرد که میباشد با ذره بین به جستجوی آن پرداخت. "مارکسیسم - لنینیسم عصر ما" آب شد و بزمین رفت. و یا نرفت؟ هیچ چیز از بین نمیرود مگر آنکه جای آنرا چیزی بگیرد. خلا تنها در تصور وجود دارد. ما ثوئیسم نمیتوانست باین سرعتی که به نظر میرسد از بین رفته باشد گویون چیزی که باید جای آن می‌آمد - مارکسیسم - باین سرعت قابل حصول نبود. مارکسیسم برخلاف ما ثوئیسم سهل و ساده و از روی چند صفحه نوشته‌ی مطابق "عقل سلیم" بدست نمی‌آید. کوشش و تقللا و از آن مهمترین از بودن تفکر و اندیشه و مذهبی نبودن و مذهبی نیندیشیدن میخواهد. بدین جهت است که می‌بینیم ما ثو - ئیسم ظاهر افرا کرده، فرار نکرده بود. مخفی شده بود و تنها نقاب مارکسیستی بصورت زده بود. هنگامیکه پوست الگوی بیکاری را کمی با ناخن بخرائیم، ما ثوئیسم شرمگین را زیر آن خواهیم دید.

ما در شماره‌های پیش نشان دادیم که چگونه ما ثوئیستها و منجمله بیکار چنین وانمود میکردند که همزمان با باز شدن روی بونیسم خروشچی، چین پرچم مبارزه‌ی ایدئولوژیک (۲) علیه آنرا بدست گرفت ولی اینها هرگز ملاحظه نمیدانستند که قدرت چندین ساله را توضیح دهند. و ایفا نشان دادیم که اکنون هم باز همی مما ثاب را به مرگ ما ثوئیستب میکنند - و لازم به توضیح نمی‌بینند که چرا "مرگ ما شو" قبل از مرگ ما ثوئیست اتفاق افتاد. و آنهم چندین سال قبل از آن. این تلاش مریدوار درجا بجا کردن چند سال از سروتیک قضیه نشان آنست که رفقا هنوز خیال میکنند در همان عصر خفقان آریا مهری زندگی میکنند و میتوان با بندبازی هوا داران عزیز را سرگرم نگاه داشت. اما یکا ش این بندبازی فقط در مورد شخصیت‌ها و تاریخ تولدها و وفات‌های صوری و حقیقی بکار گرفته میشد. ایراد بزرگ اینجاست که همین بندبازی در مورد مقامات و مقولات نیز بخدمت گرفته میشوند. به این موضوع توجه کنید: سازمان "بیکار" سالها سخن از بورژوازی ملی ایران

((با توجه کنید: بخلاف قبلی، سرنگون ساخت))

(پیکار ۳۶)

اگر این مائوئیسم تمام عیار نیست پیکار حق دارد بخود ببالد. از این به بعد از پیکار می آموزیم که فقط کهنه پرستان مرتجع هستند. آنها که طرفدار "مناسبات تولیدی نو" هستند حداقل رفدا انقلابی هستند. ارتجاعی نیستند. رفقای پیکار! آری ما به ارتجاعی بوده یا نه؟ سلطان قابوس ارتجاعی است یا نه؟ آیا شما فقط میخواهید آریا مهر را "خنثی و منفرد" کنید یا اینکه چنانچه ما بقیه رفقای ما سابقه تر شما نشان میدهد قدم سرنگونی او را داشتید؟ این داستان غیر ارتجاعی طرفدار مناسبات سرمایه داری (رشدنیروهای مولده) چه چیزی را ثابت میکند جز تناقض ادعای شما با واقعیت شما. جز سردرگم کردن "غیرشبه تروتسکیستها". حق دارید؟ یک چیز در این روال ثابت میشود و اینکه شما هنوز نسبت به بخش هایی از بورژوازی (ملی؟) توهم دارید. شما میخواهید و نمیتوانید کل بورژوازی را ارتجاعی و ضد خلقی بنامید. چون هنوز در توهم دیگناوری چهار طبقه هستید. از خود قانون در میآوردید که طرفداران رشد نیروهای مولده ارتجاعی نیستند. این سؤال را بروی خود باز میکنید که مگر شاه طرفدار رشد نیروی مولده نبود. درمی مانید. توسل به "رشدنیروهای مولده" و توضیح مسائل توسط آن شرط و شروطی دارد که شما به آن مسلط نیستید و بزودی به دام اکونومیسم ((اگر بشود متناقض کوئی را اکونومیسم خواند - عمده کردن اکونومیستی "رشدنیروهای مولده" گرفتار می آید. بهر حال به نظر میرسد که در ادامه منطقی "لانه کردن" مورد توجه رفقای پیکار، یک "نیمه شبه تروتسکیست" در سازمان آنها لانه کرده و "بخش" کار خود را کرده است. باین نقل قول توجه کنید:

"علیرغم آنکه ما بین جناحهای مختلف این هیئت حاکمه، جناح خرده بورژوازی مرفه سنتی، بورژوازی لیبرال (که بخش مرتجع شده) و بخش غیر بوروکرات کمپرادورهای سابق اختلافاتی وجود دارد ولی این اختلافات در کار در هیئت حاکمه و در چهار چوب سیاست عمومی حاکم بر آنست". (ضمیمه پیکار ۳۴)

کاش میشد فهمید از این تزه های "عنداللزومی" کد میسک حقیقتا مربوط به پیکار راست و کدام مربوط به "لانه کنندگان" بهر حال "بورژوازی لیبرال بخش (نیمه؟) مرتجع شده بخش نیمه گامی به پیش است. رفقا میدانید یکی از اشکالات اساسی کار شما چیست؟ در اینست که شما هنوز در تاریخ و تحت بیش تک خطی از آن بسر میبرید. خیال میکنید در این عصر فقط مناسبات برده داری و فئودالسی کهنه است. این امر را درک نکرده اید که عصر سوسیالیسم است و هر وهمی مناسبات تولیدی دیگر کهنه

((بعد نشان میدهم که بنظر پیکار یعنی بورژوازی لیبرال خرده بورژوازی)) به حاکمیت رسیدن نیرو نمیتواند تحت شرایط معین و نا حدود معین هم از لحاظ ذهنی ... و هم از لحاظ عینی (رشدنیروهای مولده مستقل از سیستم امپریالیستی) اقدامات ترقی خواهانه انجام دهد". (ضمیمه پیکار ۳۴)

ابدا!! هر کس میگوید بورژوازی (لیبرال) نمیتواند از لحاظ ذهنی و عینی "مستقل از سیستم امپریالیستی" باشد و اقدامات "ترقی خواهانه ای" انجام دهد، نتیجه گیری غلط کرده است! ملاحظه میکنید که شاه پریان "لیبرال" چقدر ملی و ترقی خواه میتواند باشد؟! اما برای اینکه بینیم این "نیروی خلقی" چرا خلقی است بنا بر بهتر است از "پیکار" کمک بگیریم:

"گرایش چپ شبه تروتسکیستی که در هماهنگی با یک خط سیاسی راست اکونومیستی عمل میکرد و لا بورژوازی لیبرال را که نیروی قدا انقلابی بود ارتجاعی خواند. ((ذنب لایغفر)) و تا مغز استخوان مستقیم و غیر مستقیم وابسته به امپریالیسم میسرمد و با ارزیابی ضد خلقی ((باز هم گناه نابخشودنی)) از آن، آنرا جز هیئت حاکمه بشمار آورده و ناچار از طرح شعار نا بودی فیزیکی ((؟!)) آن بود". (پیکار ۳۶ زیر گامهای قدا انقلاب)

بنا بر این هر کس گفت بورژوازی لیبرال ضد خلقی و ارتجاعی است گرایش چپ شبه تروتسکیستی خود را ثابت کرده است. چرا شما بدین گفت؟ چون:

"ارتجاع با ضد خلق عبارت از آن نیروی طبقاتی است که در مرحله انقلاب (دموکراتیک یا سوسیالیستی) به لحاظ موقعیت عینی اش در ساختار اقتصادی اجتماعی مدافع مناسبات کهنه بوده و مانع رشدنیروهای مولده است حال آنکه قدا انقلاب شامل آن نیروهای طبقاتی نیز هست که در زمان اعتلا انقلابی مانع رشدنیروهای انقلاب و تحولی انقلابی است. ارتجاع قدا انقلاب هم هست ولی نیروی قدا انقلابی لزوماً ارتجاعی نیست. ارتجاع نماینده سیاسی مناسبات کهنه است و سرنگونی آن هدف استراتژیک انقلاب است. حال آنکه نیروی طبقاتی که تحت شرایط مشخص به لحاظ پراتیک و موقعیتریش در مبارزه طبقاتی برای نابودی انقلاب از گریز منحرف کردن و باز کشاندن آن تلاش میکند ضد انقلابی بوده ((توجه کنید ارتجاعی نیست چون ارتجاعی نماینده مناسبات کهنه است)) و باید برای تحقق هدف استراتژیک مرحله انقلاب تلاش بیهای قدا انقلابی آنرا خنثی کرده و او را منفرد ساخت

اتحاد کارگران، ناقوس مرگ سرمایه داری است

و ارتجاعی هستند. و این شامل سرمایه داری نیز هست. و بنا بر این همه طرفداران همه مناسبات تولیدی غیر سوسیالیستی ارتجاعی هستند. امروز سرمایه داری دیگر نظامی انقلابی نیست. نظامی تاریخاً منسوخ است. ارتجاع است. ما سالها پیش این مخصصی ثئوریک امروزی شمارا پیش بینی کرده بودیم و میدانستیم که نفی موری یک مسئله، رد تجربی یک مقوله، بدون نفی ایدئولوژیک آن چقدر میتواند مصیبت بار باشد. بگذارید این چندسطر را با هم بخوانیم:

"... کمک پرولتاریای جهانی بجز انجام انقلاب جهانی چه معنایی دارد. یک مثال میزنیم. جامعهی ظفار بسیار بسیار عقب مانده است. بسیاری از انسانهای آن جامعه در مرحلهی جمع آوری غذا و صید ماهی (ماقبل شبانی) بسر میبرند. کشاورزی هنوز کشف نشده است. معهدا جامعه یک دست نیست. بخاطر وجود امکانات کار در کشورهای محاور، بعضی از ظفاریها مجبور به مهاجرت شدند. در جوامع دیگری زندگی کردند. مناسبات دیگری را دیدند. بعضی این مهاجرین موفق به کسب معرفت و آگاهی سیاسی و ایدئولوژیک شدند. چندین نفر از کسانی که در کویت و بحرین کار میکردند آگاهی کمونیستی مناسبی به دست آوردند. اینها هنگام مراجعت به موطن خود یا باید به نقل تروتسکی از گفتهی ولماردر ارتباط با کموناردهای ۱۸۷۱، "بجای ((کوش)) جهت دست گرفتن قدرت ... بخواب میرفتند" و منتظر رشد نیروهای مولده، چند هزار سالی صبر میکردند. یا به نیروهای سلطان تیمور و سپس قابوس می پیوستند، و یا نه! کوش میکردند که قدرت سیاسی (دولت) را از دست تیمور عصر حجری بیرون آورند و کمک به ایجاد روابط جدیدی کنند. اینان یا باید منتظر میماندند که استعمارگران انگلیسی برایشان کارخانه بسازند و یا بر عکس خود باید زمینه را برای این کار فراهم میکردند. عبارت درخشان مارکس با باید مفسر جامعه باقی میماندند و یا آنرا تغییر میدادند...."

(انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک)

بنا بر این مشاهده میکنید رفقا! که باید از بینش تک خطی تاریخ دست بکشید و خیال نکنید چون مناسبات سرمایه داری پس از فئودالیسم آمده بنا بر این امروز هم هر جا واقع شود مترقی است. و باز باید از هر گونه توهم نسبت به یک نیروی اجتماعی - سرمایه داری - بیرون بیایید و برای آن علاوه بر نفی بینش تک خطی، بینش فلسفی ضد مارکسیستی "خنثی کردن و منفرد ساختن" سرمایه داران

و گرگ و میش را در کنار هم قرار دادن و آنتاگونیستی ندیدن تفاذاتان - رانیز نفی کنید. شما ممکن نیست این بینش و این فلسفه - استالینسم و ماثوئیسم - را رد کرده بتوا - نید از شر تناقضهای دائمی رها شوید. بیائید به صدای بلند بگوئید که سرمایه داران ^۱ و همه سرمایه داران - ارتجاعی هستند. باید آنها را نابود کرد (و نه آنطور مبتذل که گویا منظور "شبه تروتسکیستها" نابودی فیزیکی آنها است. آیا قیاس به نفس کرده اید؟ و یا غریزه استالینیستی شما نابودی را فقط بصورت فیزیکی می بیند؟ مگر ما بسزما نتدشما که در گذشته میخواستید "خرده بورژوازی را نابود کنید" به "شیوه های احیاء فیزیکی" معتقدیم؟! باید آنرا مبتا به یک طبقه نابود کرد. "خنثی" نکرد. آنها در مقابل انقلاب خنثی نمیشوند! بیائید به صدای بلند بگوئید که اعتقاد به ارتجاعی بودن همه سرمایه داران اعتقادی صحیح است. بیائید اذعان کنید که اگر ثئوری نتوانست شما را در گذشته نجات دهد لاقل تجربهی ملموس زمینی بعد از انقلاب شما نشان داده است که آنچه میگفتید به خطا بوده. ماثوئیستی بوده، مارکسیستی نبوده است. بیائید همراه با ما بگوئید سرمایه داری مبتا به یک نظام نابود باید گردد. و ابسته و غیر وابسته، ملی و غیر ملی، لیبرال و فاشیست و همه جناحهای آن.

شما باینها رسیده اید که فهمیدید نفی بورژوازی ملی امری صحیح است. این یک قدم مثبت است اما هنوز تا نفی پایه های ایدئولوژیک مواضع گذشته خود راه دراز و دشواری در پیش دارید. ولی شما مجبورید که این راه را طی کنید. شما مجبورید که از تخطئه کسانی که قبل از شما این مسائل را میدیدند دست بردارید. هواداران شما، و واقعیات سخت زمینی شما را مجبور خواهد کرد، و گرنه سرنوشت کسانی که واقعیات را نبینند در انتظار شماست. ولی نه بطور فیزیکی!

با این نوشته خود دوباره نگاه بیندازید:

"... هر نوع آزادی و لیبرالیسم، ادامه سلطه

امپریالیسم و حیات سیستم سرمایه داری و ابسته را

... تهدید نمی نماید" (پیکار ۴۲ تاکید از ماست)

حال قضاوت کنید که آیا بهترین لیبرالها با این فضا حست میتوانند از عظمت لیبرالیسم تحلیل کنند؟ پس زنده باد لیبرالیسم!

ادامه دارد

توضیح

مقالات بی امضاء نشریهی رهاگی منعکس کنندهی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه ی کلی منطبق با نظرات سازمان هستند، معهدا میتوانند در پاره ای از جزئیات مطابق نظر همه ی اعضا آن نباشد.

ایرلند

مبارزه برای حق تعیین سرنوشت

س. طهوری

پلیس و درزیرباران با طوم و لگدما مورین قانون از هم باشد.

البته با یاداعان کرد که ریشه های بحران کنونی به دورانی بسیار پیش از اکتبر ۶۸ بر میگردد. در حقیقت مبارزه مردم ایرلند برای رهاگی از زیر سلطه ی بریتانیا از چند صد سال قبل به اسطراف اوج گرفت. روز دوشنبه ی عید پاک (مشلو به دوشنبه ی استر) ۱۹۱۶ یک گروه از جمهوریخواهان در دویلین دست به قیام کردند و با قوای دولتی به زد و خورد پرداختند. این قیام که به قیام استر معروف شد در عرض یک هفته با خشونت تمام توسط سربازان انگلیسی سرکوب گردید و صدها نفر مجروح و زندانی شدند و تعدادی از رهبران آن، نیز اعدام شدند. از آن پس سبب عید پاک در ایرلند همواره بصورت یک واقعه ی سیاسی و با یاد قهرمانان سپه های بشروان جدید استقلال طلبانه برگزار گردیده است و همه ساله با فرا رسیدن عید پاک مبارزات جمهوریخواهی و تسبب سیاسی مردم به اوج خود میرسد. این مبارزات با لاکشیره در سال ۱۹۲۲ با یک پیروزی نا تمام قدم به مرحله تازه ای نهاد. در این سال بهیست و شش استان از سی و دو استان جزیره ایرلند استقلال خود را از امپراطوری بریتانیا کسب کردند و بدین ترتیب جمهوری ایرلند (در جنوب) با به عرصه وجود گذاشت. رژیم سرما به داری موفق شد با دامنه ی زدن به اختلافات مذهبی و با استفا ده از حمایت اهالی پروتستان مذهب ایرلند (که در حقیقت فرزندان مها جرینی هستند که در ابتدا در سرنوشت همدم از اسکاتلند و ایرلند و ایرلند کوم (که عمدتا به علت موقعیت ممتاز تر در اجتماع ای (که حتی به معنی ممتاز تر و رفه تر بودن وضع زندگی کارگران پروتستان از کارگران کاتولیک است) شد پسند) خواهان ابقای وحدت با انگلستان هستند از استقلال کامل ایرلند جلوگیری کنند. جریان به این صورت بود که دولت بریتانیا با برگزاری یک رفرا ندوم گذاشتی در شش استان شمالی و با کمک با زمانهای افراطی و پروتستان دیت راستی به سبب آنها اکثریت پروتستان جمعیت در این شش استان، ایرلند شمالی را همچنان در زیر یوغ خود نگذاشت. در عین حال بریتانیا موفق شد با سیردن قدرت به ناسیونالیستها در جمهوری ایرلند در واقع سلطه سرما به داری را در این جزیره ستداوم بخشد.



پیرو حال در پی تظاهرات اکتبر ۱۹۶۸ وادامه ی اعتراضات پراکنده، دولت بریتانیا با استفا ده از این "فرصت مغتنم" به تدریج به جای رها کردن امور بدست مرتجعین محلی و هواداران دولت مرکزی، کنترل اوضاع را مستقیما بدست گیرد. بدین ترتیب در سال ۱۹۶۹ ارتش خود را بمنظور سرکوب جنبش جمهوریخواه ایرلند به این سرزمین کسب داشت و بیش از بیست هزار سرباز انگلیسی وارد شش استان شمالی شدند و خبا با نهایی بلغاست و دری به اشغال سربازان و کوماندوهای ضد شورشی درآمد.

سناریوئی که در آن زمان در مورد این اشغال نظامی طرح شد با این صورت بود که چون دوجا معنی کا تولیک و پروتستان ایرلند شمالی یا آنطور که انگلیسیها میگویند Ulster آلستر در جنگ و ستیزند و عده یادی در عرض چند ماه کشته و مجروح شده اند، لذا قوای دولتی به منظور حفظ آرامش و برای محافظت از جان اهالی مجبور به مداخله شده است. البته این سناریو تواتر برای مدتی خورا ک تبلیغاتی جهت واثا ل ارتباط جمعی بریتانیا فرا هم کنند.

بسیاری از شهاندها امپراطوری بریتانیا با استعمار ایرلند آغاز گردید و با استقلال کامل این سرزمین برای همیشه با یان خوانده یافت. ایرلند که اولین و قدیمی ترین مستعمره بریتانیا بوده است، امروزه بصورت شیشه ی عمر این دیویر استعمار درآمده است. حضور امپریالیسم بریتانیا در ایرلند بیش از آنچه بسیاری فکر میکنند برای سرما به داران لندن بشود جنبه حیاتی دارد. البته اشتباه است اگر همان کنیم اهمیت ادامه ی اشغال ایرلند برای بریتانیا فقط از نقطه نظر اقتصادی مطرح است، چه علاوه بر منافع اقتصادی در ایرلند شمالی منافع سیاسی و استراتژیک بریتانیا است که علیرغم مخالفتهای امپریالیسم امریکا و سایر قدرتهای سرما به داری غرب، این کشور را هم چنان در شمال ایرلند نگاه میدارد.

با توجه به ساختار اقتصادی - اجتماعی ایالات شمالی ایرلند و فرتسی این سرزمین در قیاس با جنوب انگلستان و از آنجا که در واقع ایرلند شمالی به مانند ویرانجوشی اسکاتلند و جورجمان و آبادی مناطق مرکزی و جنوبی انگلستان را نمیکند، که مناطق اصلی انباشت ویا زده های سرما به های بورژوازی بریتانیا است - جریان سیاست سیاسی در این سرزمینها بشدت قطب بندی شده است و در کنار جریان دیت دست راستی افراطی که بصورت با زو و جاسوس دولت مرکزی عمل میکنند، بسیاری از مردم سیاسی شده و فعالان به اشغال را دیکال مبارزه حمایت میکنند. بدین ترتیب یک جنبش آزاد بخش با استقلال طلب میتواند با لقه خطر بسیار جدی برای سراسر جزیره بریتانیا و ایرلند محاسبه آید. و هم از اینروست که به غیر از محافظه کاران حتی لیبرالهای انگلیسی که با شور و علاقه از "حقوق دموکراتیک" مردم "ما و ما" بحار سخن میرانند و دست به ایجاد سازمانها و تشکیلات بشروستانه در نقاط مختلف جهان زده وار "نقشب حقوق بشر" در اقصی نقاط دنیا شاکتی و گله مندند، هنگامیکه سخن برینقض حقوق اساسی مردم ایرلند است و صحبت بر سر شکنجه و آزار زندانیان سیاسی ایرلند است، ترجیح میدهند که سرعت موضوع بحث عوض شود. "دمکراسی بریتانیائی" در قبال مسالده ایرلند و کوراست سازمان عقوبتی - المللی که از زندانیان سیاسی و شکنجه و ایدانها - در شوروی و آمریکا لاتین و اروپای شرقی و کشورهای خارج از "دنای آزاد" داد سخن سرمیدهد در مورد زندانیان سیاسی ایرلند و دستجات شبه نظامی تروریستی که بعنوان "افراطی های پروتستان" از آنها یاد میشود، دچار نیان و فراموشی شده است. در یک کلام امپریالیسم انگلیس در ایرلند و جنبش جمهوریخواه آن پتانسیل یک کوبای جدید را میببیند که درهما یکس در حال تولد است.

پیشینه تاریخی

برای بررسی تاریخی بحران جاری در ایرلند شمالی پنجم اکتبر ۱۹۶۸ نقطه ی شروع خوبی است. در این روز اولین تظاهرات حقوق مدنی در شهر دری Derry بوقوع پیوست. امروزه شاید کمترین را بتوان در ایرلند شمالی یافت که ادعای شرکت در این تظاهرات را نداشته باشد و ادعیت اینست که این راهپیمائی تظاهرات کوچکی بود که در حدود چهار صد نفر در آن شرکت داشتند و اکثر آن زوجانیان ۱۵ تا ۱۸ ساله محلات کاری با کساید Bogside و کرگن Cregan در دری بودند. این تظاهرات که بصورت نقطه عطفی در مبارزات نوین مردم ایرلند شمالی درآمد با محاصره

از اهمیت بیشتری برخوردار شد، چه این نوع مبارزات برخلاف نوع قبلی میتوانست حتی محافل لیبرالی بورژوازی را هم به دفاع از بخش بسیار محدودی از خواسته های جمهوریخواهان وادار سازد.

دراوا خرده های ۷۰ ساله ی حقوق زندانیان سیاسی ایرلندی در زندانهای انگلیسی کم کم در سطح افکار عمومی مردم ایرلند بصورت یک مسئله ی زنده و با اهمیت مطرح شد. به موازات رشد همتی ساله، بخشهای مختلف جنبش جمهوریخواه نیز این مسئله را در دستور کار عاجل خود قرار دادند. شعار "حقوق اسرای جنگی برای زندانیان ایرلند" در کنار شعار "سربازان انگلیسی از ایرلند خارج شوند" مطرح شد و کم کم اعتراضات انبساطی قرار داد. اکنون دیگر ا.ج.ا نیز قسمت اعظم انرژی خود را مصروف فعالیت های تبلیغی در سطح بین المللی می نماید. در ادامه ی همین فعالیتها، زندانیان سیاسی ایرلندی در زندانهای موسوم به "بلوک H" (شکل ساختمان مثل H است) در زندان میوز (Maze) از پوشیدن لباس زندان و کار اجباری در زندان خود داری کردند. آنان اظهار میکردند که حقوق زندانیان سیاسی بایستی از جناح یاران و تنبکاران جدا باشد و حقوق آنان با عنوان اسرای جنگی برسمیت شناخته شود. این اعتراضات تا چندی پیش نیز همچنان متناوباً ادامه داشت و به "اعتراضات با پنبه" یا (Blanket Protests) معروف است چرا که زندانیان در سرمای زندان تنها با پنبه ی پنبه ی بدور بدن برهنه خود گذران میکردند. مقامات زندان از دادن لباسهای شخصی زندانیان با آنها و برسمیت شناختن سایر خواسته های آنان امتناع میکردند. اعتصاب و اعتراضات بلوک H توانست بطور غیرمنتظره ای ساله ی زندانیان سیاسی و حضور غیر قانونی بریتانیا در ایرلند را در افکار عمومی مطرح سازد. از طرف دیگر باروی کار آمدن چارلز هوفنسی نخست وزیر بریتانیا لیست ایرلند که هوا دار و جدت دوا ایرلند است بجای یک لایحه لیبرال در جمهوری ایرلند دولتی بریتانیا مجبور شده است که بارها با وی در مورد مسائل اساسی الحاق استانهای شمالی به جمهوری ایرلند بر سر میز مذاکره بنشیند. یکی از محورهای ترین شعارهای انتخاباتی هوفنسی "کوشش برای وحدت مجدد دوا ایرلند" بود. مجموع اوضاع سیاسی ایرلند نیروهای رادیکال جمهوریخواه را به پیگیری مبارزات دمکراتیک فعلی ترغیب و تشویق میکند. در تنقیب این مٹی هنگامیکه در ماه مارس گذشته نماینده یارلمان از استان تیرون در گذشت بای سنز (۴) از طرف جمهوریخواهان کاندیدای انتخابات میان دوره ای شد تا در مقابل یک "پروستان افراطی" در انتخابات شرکت کند. پیروزی غیرمنتظره سنز که با اختلاف کمی بر رقیبش پیروز گردید و همچنین معادفت شدن انتخابات با ایام عید پاک، مجموعاً شرایطی را فراهم آورد که با ادامه اعتصاب غذا بای سنز به شخصیت روز بدل شود. حقوق مردم ایرلند در وسیع ترین سطح در جهان مطرح شد و ا.ج.ا نیز موفق شد بدینوسیله خواسته های زندانیان را بگوش همگان برساند و خود را بعنوان شکستجوی جمهوریخواهان ایرلند تثبیت کند. پنج خواسته ی اساسی که سنز و چهار نفر دیگر در قبال اعتصاب غذای خود مطرح نموده اند عبارتند از: ۱- حق پوشیدن لباس شخصی بجای لباس زندان ۲- معافیت از کار اجباری در زندان ۳- آزادی معاشرت برای زندانیان جمهوریخواه در داخل زندان "میز" ۴- ملاقاتها و نامه های بیشتری از خارج زندان ۵- حذف جرائم ناشی از اعتصابات و اعتراضات. این خواسته ها که در واقع بسط شعارهای حقوق زندانی سیاسی و اسیر جنگی است، طوری مطرح شده اند که برای وسیع ترین افکار عمومی بین المللی قابل درک و ملموس باشند. پیروزی مبارزات کنونی مردم ایرلند میروند تا ابداً جدیدی گرفته و افسق نوینی را در برابر این مبارزات بگشاید.

از ایرلند تا کردستان

لیکن بسیاری از خود انگلیسیها نیز میدانند که باعث اصلی آشوب و ترور، در واقع ما مورین پلیس مخفی بریتانیا و گروهبانهای دست نشانده ی پروستان و مزدوران ا.ج.ا (۱) است. که با بمب گذاری و ترور و آدم ربائی جوار غاب و آشوب را دامین میزدند که با لطمه با عکس العمل هائی از جانب جمهوریخواهان روبرو می شدند. بهر رو از آن تاریخ تا کنون خاک ایرلند شمالی در انفعال نظامی بریتانیا قرار گرفت. متعاقب ورود سربازان انگلیسی شهر و خونت در ایرلند شمالی بصورت یک پدیده ی اجتماعی در آمدن و بلی را با فرهنگ خاص خود پیروانند. روابط بین دوجا معدی کا تولید یک و پروستان هم با لامل رویه و غایت گذاردن خانواده های بسیاری مجبور به ترک خانه های خود و سکونت در محله های همسایگان خود شدند. در این میان خانواده های بسیاری قربانی آتش سوزی و بمب و ترورهای کور شدند. در کنار این خونتها، کودکان و نوجوانان به طریقی مختلف به مغایله و مبارزه با قوای نظامی پرداختند. گاه در دسته های چند نفره بر سر راه افراد خود روهائی سربازان کمین کرده و آنان را با بمبهای اسدی و گزگنل مولوتف مورد حمله قرار میدادند و گاه اتفاق می افتاد که کودکی به سربازی بجای آب اسید میخورد. در اینها ی نخست اعمال نظامی عده ی زیادی سربازان این طریق کشته و سبوم شدند.

با اواخر در روبرو یکشنبه ی عید پاک سال ۱۹۷۲ در یکی از محلات کانولیک نشین دری بنام راسویل (Roseville Flat) پارتمانهای راسویل (پلیس بروی جوانان) نظر هر کننده آتش کشود ۱۲ جوان جمهوریخواه را به خاک و خون کشید. این روز که به یکشنبه ی خونین معروف شد نقطه عطف جدیدی شد برای تداوم مبارزات مردم ایرلند. با دوا رهی این روز همه ساله محملی است برای برپائی عظیم ترین تظاهرات همسنگی با مبارزات جمهوریخواه در سراسر بریتانیا. خیابانهای بلغاست و دری در سراسر و یکشنبه ی خونین شاهد زد و خورد های خشن پلیس با مردم تظاهرات کننده است. بدین ترتیب مجریان "نظم و قانون" که برای "حفظ آرامش" به ایرلند شمالی ریختند امروز به یکسای از غلبه عمده ی بحران مبدل شده اند و خروج آنان از خاک ایرلند یکی از اساسی ترین خواسته های جنبش جمهوریخواه ایرلند را تشکیل میدهد. جنبش اخراج سربازان (۲) از ایرلند توانسته است بخش وسیعی از افکار عمومی بریتانیا و ایرلند و حتی محافل لیبرال انگلیسی را بر ارامون ایرلند شمالی پیچ کند و یکی از حربه های مهم تبلیغاتی و همسنگی با جنبش جمهوریخواه ایرلند در دهه ی ۷۰ در سطح افکار عمومی بین المللی بشمار میرفت.

اوضاع کنونی

مالیه ای دهه ی ۷۰ بخصوص اواسط دهه ی ۷۰ اوج دوران مبارزه ی ارتش جمهوریخواه ایرلند (۳) را شاهد بود. لیکن بواسطه عدم انجام ایدئولوژیک این جریان و رهبری خرده بورژوازی آن و همچنین کار برد تاکتیکیهای بعثتادریسه ا.ج.ا به غویت و گسترش مبارزات توده ای اهمیت میداد. در دوران اوج مبارزات چریکی شهری در آلمان و ایتالیا و اسپانیا که اکثرابه عملیات گروگانگیری و تبلیغات مسلحانه محدود میشد. ا.ج.ا نیز در فاصله یهای ۷۳ تا ۷۶ دست به یک سری آکسیونهای گسترده ی مسلحانه زد. لیکن به عوض هدفگیری ارکانهای سرکوب بورژوازی و عناصر پلیس مخفی و مزدوران حکومتی بخشی از عملیات ا.ج.ا به بمب گذاری در اماکن عمومی در خود انگلستان صرف شد. لازم به توضیح است که پلیس مخفی خود گااهی دست به بمب گذاری در اماکن عمومی میزد. لیکن گرچه تشخیص این برای نیروهای سیاسی کار دشواری نبود، ولی برای مردم عادی مشکل بود. در هر صورت به تدریج با تغییر جو سیاسی اروپا و فروکش کردن مبارزات چریکی شهری اشکال دموکراتیک مبارزه

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

ارتش جمهوریخواه ایرلند (آی. آر. آی) را بعنوان شاخه‌ی نظامی شین فین (رهبری سیاسی) بکار میگیرد. انشعاب دو جناح بدنیاال اختلافات سال ۱۹۶۹ رخ داد. در آن زمان جناح رادیکال معتقد بود که مبارزه برای حقوق مدنی تا زمانیکه ایرلند شمالی بصورت یک کشور جداگانه باقیبماند بی‌ثمر است. در حالیکه جناح "رسمی" خلاف این اعتقاد را داشت.

۴- رابرت جرارد سندز از کارهای ا. ج. ا. از سال ۱۹۷۶ در زندان پسر میبشرد.



کمکهای مالی دریافت شده

تهران	ش	شتاب	کردستان
۲	۲۱۱۸	۱۵۰۰۰	ج
۵۱۴۷	۱۸۱۲	دانش آموزان	۴۰۰
الف	۸۰۱۰	هوادار	ع
۶۰۰۰	ص	۵۱۱	۱۵۴۷۰
۱۲۰۰	۳۱۰۰	بدون کد	۴
۲۰۵۴۵	ک	۵۰۰	۵۰۰
۲۱۰۰	۳۰۳۲	۲۰۰۰	بدون کد
۲۰۵۴۵	م	۵۰۰۰	۱۰۰
ب	۴۱۱۱	اصفهان	مشهد
۱۰۲۲	۴۱۳۲	ب	پ
۳۱۹۱۷	۱۰۱۴۵۱	۱۰۰۶	۱۸۰۰
۱۰۱۲۵	۵۳۰۰	ر	ف
۴۱۳۷	ن	۱۰۰۵	۱۰۳۳
پ	۵۱۰۰	ش	۴
۱۵۱۴۵	۵۰۰۰	۱۰۰۵	۲۰۰
ج	۱۰۷۰۰	ک	ن
۱۷۹۲	الف - الف	۳۰۲۱	۵۰۰
۱۷۲۹	۵۰۰۰	م	ز - س
د	الف - ج	۱۰۰۲	۵۰۰۰
۱۱۱۰۲	۵۰۱	۱۰۱۱	هواداران
۴۱۰۵۷	الف - نارمک	شیراز	۵۰۰۰
ر	۱۲۰۰	ج	بدون کد
۱۰۱۳۲	ب - نارمک	۲۰۳۲	۲۵۲
۱۶۷۳	۵۰۰	د - الف	همدان
۱۰۰۱۰۰	د - الف	۵۴۴۴	هواداران
س	۴۱۰۵۷	ک	۳۰۰۰
۱۰۲۰	کیهان	۵۰۶۴	
۲۰۷۶۲	۱۰۰۰۰	ل	
۱۰۲۰۰	آبادان	۳۰۱۳	
	۵۰۰		

ک ۷۷۲ هدیهات رسید

ب ۱۹۱۷ (تهران)

ف (کردستان)

رقمهای هوادار در آلمان هدیهاتان رسید

در حاشیه...

آنچه مسلم است اینست که رژیم جمهوری اسلامی به زندان و شکنجه روی آورده است و آنرا در شدیدترین شکل خود در تمامی ابعاد جامعه بکار میبرد، زیرا اوحافظ و پاسدار منافعی است که در راه آن جز توسل به سرکوب مغری نمیبیند. رژیم با روبنای فکری اسلامی است که طبعاً منکر هر نوع آزادی و آزاداندیشی است، نمیتواند جز این عمل کند، زندان و شکنجه، اساس جامعهی سرمایه داری است، و تنها با سرنگونی این نظام است که شکنجه و زندان برای همیشه از قاموس سیاسی بفریفت حذف خواهد شد.

و اما نکتهی جالب توجهی که خوبست بآن بپردازیم اینست که سالها ایرلند و مبارزات جاری این سرزمین در کشور "انقلابی اسلامی" ما ست. حکومت مکتبی-متخصص ایران که بقول معروف با دست پس میزند و با پیش میکشد، فیلش یاد هندوستان کرده و به یاد دفاع از حقوق "مستضعفین" ایرلند افتاده و مشغول صدور انقلاب است. دولت ارتجاعی و ضد انقلابی جمهوری اسلامی در حالیکه برای نجات اقتصاد و رشکسته بریتانیا قرار داد بیک میلیار دلیره ای با این کشور منعقد کرده است و در حالیکه برای "نشان دادن پایان تحریم اقتصادی" قرار داد چند ساله ای صدور نفت با انگلستان امضا میکند، دم از طرفداری از مردم ایرلند میزند که برای حقوق تعیین سرنوشت خود و رهائی از سلطه ی بریتانیا میجنگند و

برای "انقلاب اسلامی ایرلند"!! سرود و فیلم میسازد. اینان "ایرلند ایران" را که برای همان اهداف در حال نبرد است، فراموش کرده اند و به "ایرلند بریتانیا" چسبیده اند. گویا جنایات فجیع و خائنانه سردمداران حکومت اسلامی در کردستان فراموش شده است. مردم قهرمان کردستان، بخوبی آگاهند که این حکومت نه تنها حامی و مدافع حقوق ملیتها و اقلیتهای مذهبی و نژادی نیست بلکه با شقاوت و بربریت به مراعات و حشمتنا کتری از همپالکیهای انگلیسی شان این حقوق را سرکوب و پامال میکند. برای دولتمردان اسلام پناه آوای دهل شنیدن از دور خوش است. توگویی با دوتا سرود و اطلاعیه میشود بروشی برای دولت رسوای اسلامی خرید و برای جنایات خلخال دیوانه و ترور و حشمتانه دستجات مزدور چماقدار که نه تنها حقوق ملیتها بلکه شک و تحق اولیه و اساسی مردم را پامال میکنند، مرهمی یافت.

لیکن ما خوب میدانیم که علیرغم فاصله ی مکانی و تفاوت فرهنگ و سنت و ناکتیکهای مبارزه جنیشهای آزادیبخش در سراسر جهان در آخرین تحلیل سرنوشتشان با سرنوشت جنیش انقلابی موم ما و انقلاب اجتماعی ایران اجین شده، همانطور که سرنوشت محتوم قدرتمندان اسلامی، هم به همپالکیهای فرنگی شان در پیوند است.

توضیحات

۱- (Special Air Services) کوما ندهای با تعلیمات فوق العاده هستند که در اردوهای ایزوله بدون تماس با دنیای خارج تربیت میشوند و بعنوان ما مورد دولت در محافل جمهوریخواه نفوذ کرده و به شناسایی جمهوریخواهان میپردازند. همین کوما ندها در یورش به فرودگاه موگادیشو (در سومالی) دست داشتند و هم اینها بودند که در جریان رفع اشغال از سفارت ایران در لندن در سال گذشته شرکت داشتند. SAS منفورترین مظهار امپریالیسم انگلستان در نظر جمهوریخواهان ایرلند است.

۲- جنبش اخراج سربازان که بعد نام خود را به جنبش متحد اخراج سربازان تغییر داد، جبهه ایست از سازمانها و عناصر چپ و مترقی انگلیسی که حول شعار خروج سربازان انگلیسی مبارزه ای دمکراتیک را به پیش میبرد.

۳- آی. آر. آی. Irish Republican Army در اینجا مقمود Provisional IRA پرویزنال آی. آر. آی. است که مبارزه مسلحانه را در پیش گرفته است. جناح دیگر که مشهور به جناح "رسمی" است در حقیقت تحت تسلط حزب کمونیست (طرفدار مگکو) ایرلند است و یک جریان علنی رو بزیونست است که حتی معتقد به خروج سربازان انگلیسی از ایرلند هم نیست. بخش سیاسی هر دو اینها شین فین (Sinn Fein) به ایرلند یعنی "ما خودمان" نامیده میشود که تقسیم بنهادی پروویژنال "و" "رسمی" در مورد اینها نیز بکار میبرد. البته جناح رسمی در حقیقت تکیه ی بسیار بیشتری بر شین فین بعنوان یک جریان سیاسی دارد و ارتش جمهوریخواه بودن آن تقریباً فراموش شده است. در حالیکه جناح رادیکال

مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

جمهوری اسلامی، سرکوب بهائیان

ح . مانی

و وظیفه نیروهای چپ

مقاله‌ی زیر را یکی از خوانندگان رهائی برای درج در نشریه در اختیار ما قرار داده است. ما در شماره‌های گذشته رهائی نیز اشارات کوتاهی به برخورد ارتجاعی و سرکوبگرانه‌ی جمهوری اسلامی نسبت به اقلیت‌های مذهبی و ضرورت طرح این مسأله‌ی اجتماعی از دیدگاه‌ی انقلابی و کمونیستی داشته‌ایم. در مقاله‌ی "جمهوری اسلامی، سرکوب بهائیان و وظیفه‌ی نیروهای چپ"، نویسنده بعد از بررسی موقعیت جامعه‌ی بهائیان در گذشته و امروز به توضیح نحوه‌ی برخورد کمونیست‌ها با این مسأله‌ی اجتماعی می‌پردازد. ما با اعتقاد به آزادی مذهب (داشتن باند داشتن آن)، و نظر به اهمیت طرح اینگونه مطالب در موقعیت کنونی از جانب سازمان‌های کمونیستی و موضعگیری درست و انقلابی در قبال آن، چاپ این مقاله را ضروری تشخیص دادیم.

سیدعلی محمد شیرازی موسوم به "باب" که جوانی تاجر بود، در سال ۱۲۶۰ هجری قمری (۱۸۴۴ میلادی) در شیراز ادعای پیغمبری کرد. عده‌ای، از کسبه و پیشه‌وران و فقیران شهر و روستا به گردش جمع شدند، کار بالا گرفت، در زنجان، نیریز، قلعه شیخ طوسی (پسین شاهی و بابل) درگیری مسلحانه با قوای ناصرالدین شاه پیش آمد. پیروان باب با "بابی" ها در این درگیری ها رشادت‌های توجیبی از خود بروز دادند. سرانجام باب، به فرمان میرزا شفی خان امیرتکبیر در سال ۱۸۵۰ در تبریز اعدام شد و شورش‌های بابیان نیز عمدتاً در همان سال به دست نیروهای حکومت مرکزی و قشودال های محلی سرکوب گردید. بسیاری از بابی ها قتل عام شدند و طاهره قره‌العین، شاعره آن دوران نیز، که در آن زمان حجاب از سربرگرفته بود، در بین کشته شدگان بود.

نوشته‌هایی که از سیدعلی محمد باب باقی مانده، و مهمترینش قاعدتاً کتاب "بیان" است که قرآن بابیان محسوب می‌شد، چنان دشوار، مبهم و درواقع بی معنا و غرق در خرافه‌ی "حرف‌ابجد" است که مشکل بتوان از آن چیزی سردرآورد. لیکن باز از اندیشه‌های مساوات‌گرایانه و ضدقشودالی بی بهره نبوده است. بهائیان، که خود را ادامه دهنده‌ی راه بابیان می‌دانند، و آن سید را سرسلطه جناب آئین خویش می‌شمردند یکسره و قاطعانه از چاپ و پخش نوشته‌های باب جلوگیری میکنند و گاه در توجیه عمل خویش می‌گویند: "سطح دانش آن حضرت آنقدر بالا بود که هنوز که هنوز است هیچکس کتابهایش را نمی‌فهمد".

بعد از اعدام باب، میرزا حسین علی نوری موسوم به "بهائالله" بعد از مبارزاتی با سایر مدعیان، مقام رهبری بابیان را بدست گرفت و خود را بابی "دیانت بهائی" دانست. جناب ایشان در "لوح سلطان" ناصرالدین شاه را مظهر عدل و پادشاه زمان اعلام کرد و در کتاب آسمانی خود اقدس نوشت:

"هیچکس نباید بر سلاطین و حکومت‌های وقت خود اعتراض کند و بهائیان باید با حکومت‌کاری نداشته باشند".

بعد از مرگ بهائالله، فرزندش عبدالبا که بیشتر با نام "عباس افندی" مشهور است رهبری جامعه‌ی بهائی را به دست گرفت. او بر تر "عدم مداخله در امور سیاسی" بسیار پافشاری کرد. بلبه، بهائیان در هر مملکتی که ساکن

دادگاه انقلاب اسلامی شیراز، در حکمی آشفته، به هم ریخته و خشم زده، که از نفرتی خون آلود به بهائیان سرشار است، حکم تیرباران دو بهائی را صادر کرد. خبر را در کیهان ۲۷ اسفند ۵۹ خواندیم. صرف نظر از دو اتهام - همکاری با ساواک و با کودتا - چنان اخیر - که البته هیچ سند و مدرکی برای اثبات آن ارائه نشده، سایر اتهامات را می‌توان در یک کلام خلاصه کرد: "بهائی بودن". و از آنجا که در قاموس جمهوری اسلامی ایران، بهائی بودن مساوی با جاسوسی بودن است، این دو بهائی به "جرم جاسوسی بودن مقصد فی‌الارض شناخته شدند". اما جاسوسی بودن این دو تن از کجا معلوم شده است؟ حکم دادگاه چنین اعلام می‌دارد: "ارتباط نزدیک با بیت‌العدل حیف، مرکز جاسوسی مهنیستی در اسرائیل... دادن کمک نقدی به بیت‌العدل حیف و دریافت تشدید نامه‌ی کتبی از این مرکز (توجه داشته باشید که "بیت‌العدل" شورا‌ئی نه تفرقه و انتخابی است که رهبری بهائیان جهان را برعهده دارد) و ایجاد تفرقه و تشتت بین مسلمانان (یعنی تبلیغ بهائیت) و عمودیت در شورای ملی بهائیان... تشویق نامه زدن افراد ناآگاه (۱) بخصوص روستائیان، تماس با ۲۵۰ نفر از کدخدایان و گلستانران و سران عناصر فارس (تماس درباره‌ی چه؟) ... و (جان کلام) قتال بودن در محفل بهائیان آباده... بلبه، به حکم دادگاه، خون بهائیان، یا دستکم خون بهائستانی که در تبلیغ مرام خود می‌کوشند، حلال است. البته برای اثبات این نکته، چندان نیازی به این مقدمه چینی نبود. دادگاه انقلاب اسلامی یزد، در شهریور ۵۹، هفت بهائی را محکوم به تیرباران کرد و ضمن آنکه نوشت: "مدها دلیل... در پرونده موجود است". تنها به یک "دلیل" برای تیرباران این هفت تن کفایت نمود: "گزارشات اداره‌ی مرکز استاد ملی انقلاب اسلامی ایران مراحات محفل بهائیان یزد را یک‌ارگان جاسوسی دانسته". (کیهان، ۱۸ شهریور ۵۹)

اما بهائیان چه کسانی هستند؟ چیه ارزیابی ای از این جامعه می‌توان داشت؟ جمهوری اسلامی چه خصوصی با اینان دارد؟ وظیفه سازمان‌های انقلابی و کمونیستی در این میان چیست؟



به این حساب بسیاری از افرادی که بنابه ماهیت طبقاتی خود (حتوماً افسران و رؤسای ادارات) و بنا به برخی خصوصیات فرهنگی (مثلاً یهودیان، که برخی از آنان بهائیت را که جوان تر و امروزی تر بنظر می-رسید، پذیرفتند) خود را رودررو با بیگانه با جامعه می یافتند و به حشر و نشر با عوام الناس راغبت نبودند، جای خویش را، با دوستی ها و همبستگی ها - بش، در جامعه بهائی می یافتند. یک فرد این جامعه، برای یافتن شغل، برای یافتن یک دوست در دبیرستان یا اداره خود، برای یافتن شریک احتمالی زندگی خود، برای یافتن پزشکی که در صورت لزوم او را با محبت و رفاقت مداوا کند، برای یافتن کسی که در آشپزخانه اداره ای بزرگ، کار او را سامان دهد، همواره می-توانست برای این جامعه تکیه کند.

در آغاز دهه ۵۰، بدنبال جنبش سياهکل و سیاسی-تر شدن جامعه ایران، مختصر تغییری بر جامعه بهائیت گذاشته شد. این تاثیر بسیار کم بوده ولی بهرحال وجود داشته. زیرا در همین زمان ها، در فرمان هائی که از جانب بیت العدل صادر می شد با لحنی تندتر بر لزوم عدم دخالت در سیاست تاکید می شود. برخی از جوانان بهائی که دست به فعالیت سیاسی بر علیه رژیم می زدند بلافاصله به فرمان بیت العدل تکفیر شده از جامعه بهائی برود می شدند. در یک نمونه مشهور، جوانی از خانواده ای بهائی - که طبیعتاً دیگر از این مرام دوری بسته بود - به جریک ها پیوست و با تحمیل شکنجه ای بی نظیر، شهادتی شکفت آور را تحمل کرد. (۱) اما باز باید تاکید ورزید که هیچ کس به عنوان و در صفت بهائی، در جنبش حق یوانه شرکت نداشت و آن به جبهه ای انقلاب پیوستن های محدود نیز از جانب عناصری بود که در اولین لحظه ای نزدیکی به آزادیخواهی به طور طبیعی و نیز به ضرب احکام شرعی سردمداران و مسلمان با طیب خاطر از جمع بهائیان اخراج می شدند. در دانشگاه ها جوانان بهائی جمعی مشخص را تشکیل می دادند، و دختران و پسرانی خوش لباس و خوش خوراکی در پی تحصیل، مفتخر به اینکه ناگرد اول کلاسشان بشوند. در همه اعتصابات و جوش های پرکاشک، عرق آلود، رنج آور و گاه خورنده، ایشان با لبخندی سیر و راضی و نگاه عاقل اندر سقیه از کنار هم می ماجراها می گذشتند. این جوانان ترد و فربه در جلسات خود پیرامون "اثبات روح، انواع روح، چه خوب است زبان همی مردم دنیا بکی شود، لزوم تساوی حقوق زنان و مردان، بدی جنگ و خوبی صلح" صحبت می کردند. جامعه خون می ریخت و خون می گریید و آنچه در مغز ایشان هیچ نبود، وضع جامعه بود. گاه که تنی چند از جوانان بهائی "دست از پا خطا کرده" به اعتصابی همدردی نشان می دادند یا در آن شرکتی می جستند، محفل محل زود ایشان را احضار می نمود و زبان به نصیحت که سهل است زبان به تهدید می گشود. "ثما مگر نمی-بینید که ساواک چه نیرو و اعجازی دارد. پس چرا مشت را در دیوار آهنین می زنید." و بعد از مبالغه ای تعارف و صرف جای و شیرینی ابلاغ می شد: "البته شما که جوانی مومن و خادمدید، اما آن کسانی که در امور سیاسی مداخله میکنند البته از جامعه بهائی طرد خواهند شد." نام جوانانی که در اعتصاب خودی نشان داده بودند، از طریق سخن چینی ها و گلايه های سایر جوانان بهائی، براعضای محفل مکشوف می شد. لیکن قاعدتاً ساواک نیز در این میان چندان بیکار نبود. از طریق دوستی ها و آشنائی های که میان برخی از بهائیان موشر و ساواکیان وجود داشت، نام دانشجویان خالی به اعضای محفل تحویل می شد. متذکر حکم می کنند که - خصوصاً در مواردی چون مورد فوق - کانالی معین بین ساواک و شورای رهبری بهائی در شهرستان های حساس - مثلاً منادلی دانشجویی - وجود داشته باشد.

با این تفصیل روشن است که بی لطفی است اگر

هستند، باید مبلغ اوامر دولت باشند، هیچ انتقادی از رهبران سیاسی کشور جایز نیست. می توانید سال ها در حکومت آریا مهری زندگی کنید و حرام است اگر از فرمان پادشاهی ذره ای تخلف نمائید. عبداللها - انقلاب مشروطه ایران، همزمان بود و روشن است که اطاعت از ظل الله را واجب می شمرد و البته بی آنکه ذره ای در سیاست مداخله کند - به مخالفت با مشروطه - خواهان برخاست. او در بحبوحه ای انقلاب مشروطه ایران (۱۹۰۸) در خصوص محمدعلی شاه می نویسد: "اعلیحضرت علیحضرت شریاری الحمدالله شخص مجرب و عدل مهور، عقل مجسم و حکم مشخص" (۱)

بدنبال انقلاب اکتبر، و قطع حمایت روسیه تزاری از بهائیکری، عبداللها به دامان انگلستان پناه برد. در پال ۱۹۱۸ به لقب "سر" ملقب شد و سرانجام درحالی که بی شهرت و جاه نبود در شهر حیفا واقع در اسرائیل امروزی درگذشت. بدنبال مرگ عبداللها، نوه اش شوتی - افسندی جانشینش شد و پس از مرگ او از آنجا که فرزند یا نوه ای نداشت، شورا ای نه نفره، با انتخاب دو مرحله ای بهائیان جهان، عهده دار رهبری جامعه بهائی شد. این شورا همان "بیت العدل" است که متشکل در حیفاست و در احکام دادگاههای انقلاب اسلامی ذکر خیرش می شود.

چندان نیازی نیست که بیش از این درباره اعتقاد - دات بهائیان چیزی بنویسیم. ما بیش از آنکه مشتاق به دانستن این باشیم که بهائیان "چه" می گویند، مشتاقیم بدانیم که "چرا" می گویند. ما بیش از آن که به دانستن "اعتقادات" علاقه داشته باشیم بدانیم که در پس این اعتقادات چه منافع نهفته است. به عبارت صحیح تر، تا آنجا دانستن "اعتقادات" به درمان میخورد که ما را دریافتن منافع طبقاتی مربوطه یاری رساند. پس از خیر دهها اعتقاد و حکم کوچک و بزرگ که بهائیان خود را معتقد بدان می دانند می گذریم و به اصل "عدم دخالت در امور سیاسی" به عنوان گویاترین اصلی که معرف ماهیت این دین است است اکتفا، می کنیم.

بهائیان در زمان آریا مهر چه می کردند؟ مهمترین خصوصیات جامعه بهائی را در این سالها میتوان در رنه نسبی این جامعه و بی تفاوتی چشمگیر سیاسی این جامعه خلاصه کرد. بهائیان در هر شهر عمده ای غالباً تشکیل می شدند از برخی رؤسای ادارات دولتی، برخی افسران ارتش، چند پزشک و عده ای طلا فروش و سراز و دارو فروش. زحمتکشان شهری و روستائی نیز، البته کمتر وجود داشتند. این زحمتکشان اغلب در موسسات یا اداراتی که بهائیان صاحب منصب بودند، بکار گمارده می شدند. مثلاً یکی در کارخانه پپسی کولا تلغی چی می شد و دیگری در بیمارستانی که رئیسش بهائی بود عهده دار درمانی می گشت. وحدت مذهبی، مرزهای طبقاتی را مخدوش می کرد. زحمتکشان بهائی در خدمت کارفرمایان بهائی اغلب معیمان کار می کردند و به حکم وحدت مذهبی، و لزوم وحدت در مقابل دشمنان دینی، امر مبارزه ای طبقاتی با همکیشان خود، در نظرشان تخفیف می یافت. جامعه بهائی که در اقلیت قرار داشت، و از طرف سایر مردم و تشکیلات "تبلیغات اسلامی"، که از آن یاد خواهیم کرد، تحت فشارهای تزار می گرفت ناگزیر از نوعی انسجام و همبستگی بر - خوردار بود. بهائیان همواره هر ۱۹ روز یکبار از پیر و جوان گرد هم جمع می شدند (و پیروان سایر مذاهب حق ورود به این جلسات نوزده روزه را نداشتند).

جلساتی نیز برای تبلیغ با حضور پیروان سایر مذاهب برقرار می کردند. جوانان بهائی کلاس های مختلف از قبیل کلاسی مطالعه کتب بهائی، عربی، یا مثلاً عکاسی و ورزش داشتند. تعلق به جامعه بهائی که جامعه های نسبتاً همگن و منسجم بود، نوعی احساس هویت، احساس گریز از تنهایی، احساس همبستگی به شخص می بخشید. و

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان: انقلابی دگر باید

می رساند ، کاملاً قابل تعمیم است . در همان سال مسئولین ساواک قول داده بودند از دانشجویان بهائیان که به عزم تبلیغ بهائیت به اطراف شیراز رفته بودند در مقابل تعرض مسلمانان حمایت نمایند . در خصوص نقش ارتجاعی بهائیان بیش از این نکته ای ضرور بنظر نمی رسد .

ما از هم خط بودن جامعه بهائیان با سرمایه داری بین المللی سخن گفته ایم . و نشان دادیم که فرهنگ بهائیان خود چگونه در خدمت نظام موجود بوده است . چنین اشتراک روحیه ای منلماً اشتراک عمل و روابط مخفی بین این جامعه و سازمان های سرمایه داری بین المللی بوجود آورده که ما کوشی بسیار کوچکی از آن را در مورد رابطه ساواک با بهائیان دیده ایم . لیکن با این وجود ، هرگز نمی توان یکایک بهائیان را - و حتی بهائیان فعالی را که تا سلوچ رهبری این جامعه پیش رفته اند - جاسوسی یا عامل آگاه آمریکا و اسرائیل تلقی کرد . جامعه بهائیان را نمی توان همچون اداره یا سازمانی پنداشت که محض جاسوسی بوجود آمده . بسیاری بودند و هستند بهائیان که با خیالگرایی مسیحی دارن آرزومند تحقق صلح و برقراری عدالت هستند و در این تصورند که وحدت عالم انسانی را می توان در سایه ای تعالیم بهائیان به دست آورد . کسانی هستند که فارغ از درک مبارزه طبقاتی ، می پندارند که اگر همدی مردم راست بگویند و گرد اعمال بد نگردند جهان مصفا خواهد شد . در میان بهائیان می شد کسانی را یافت که عمری را در اداره ای بی رشوه و دروغ کار کرده بودند . کسانی بودند که بر رنج و گرفتاری های جامعه دل می - سوزاندند و برای رفع آن - و نه از روی سوء نیت و خبیث طینت - گاه از منافع مادی خویش گذشته و برای تبلیغ بهائیسگری ، مثلاً به هند یا فیلیپین می رفتند . دلسوزی و ترحم هایی که زبردستان گاه به زبردستان " مستضعف " خود نشان می دهند نیز پیدا می شد . یکبار به نیمچه سرمایه داری بهائیان برخوردیم که به کارگران شرکت ساختمانی خود بسیار دلسوزی داشت . غذای گرم برایشان نهار دگر دیده دست و دلبازی فراوان نشان می - داد . عاقبت ورشکسته شد و به خانه نشینی پرداخت و به مطالعه کتب قدیمه اشتغال ورزید . در محله باغشاه تهران ، ۱۵ سال پیش از این ، یکبار نویسنده ناظر بود که کودکان بازیگوش محل ، که حکم " هرکس بهائیان است ، محکوم است " را البته پذیرفته بودند ، کودکی بهائیان را با سنگ زدند . کودک کور شد . پدر کودک برای ابراز انصافدوستی و رضای آئین خویشی درنگ از گناه مها - جمان گذشت و رضایت داد . پسری روشنائی زندگی را در همان سالهای اول باخته بود ، و پدری ، از این رهگذر فرصتی برای تبلیغ آئین خویش یافته بود .

می توان نظرات ارتجاعی بهائیان را برملا کرد . گاه می توان برخی از حاملین این نظریات ارتجاعی را به میز محاکمه کشاند . اما باید آن " نظر " آن جرم بطور مشخص عنوان شود . این امر که فلان بهائیان ساواک همکاری نموده است یا است مشخص و مستوجب مجازات آن فرد است . لیکن آن فرد را نه به عنوان یک بهائیان ، بلکه به عنوان یک " ساواکی " باید محاکمه نمود . البته اگر نشان داده شود که بهائیان بودن شخص مشوق و انگیزه او برای ساواکی شدنش و یا حمایتش از اسرائیل بوده ، نور علی نور است و پرده ای از تلاشی که این آئین در راه تحمیل خلق به خرج داده ، گرفته خواهد شد .

" اشغال سیاسی " را می توان اخلاقاً محکوم نمود اما آیا می توان " منفعلین سیاسی " را مجازات و محاکمه نمود ؟ ثوبیا برخی نیروها و عناصر چپ ، آنکو - نه که سکوتشان در مورد فشارهای وارد بر بهائیان گواهی می دهد مابیند به این سؤال پاسخ مثبت دهند . در مورد توهمات و اندیشه های غیرعلمی و ضدعلمی بهائیان البته باید با چنین توهماتی ، در هر نام ، مبارزه نمود . اما مگر می توان افراد متوهم را به

رفتار جامعه بهائیان را ، در عبارات " عدم مداخله در امور سیاسی " و " بی طرفی سیاسی " خلاصه کنیم . چگونه می توان در دنیائی که " طرفین " واقعاً وجود دارند و با هم در کشاکشند ، و تازه زندگی خود ما نیز به نتیجه ای آن کشاکش بستگی دارد ، دم از بی طرفی زد؟ در پوشش " بی طرفی " البته بر نظام موجود محسسه گذاشته می شد . و تازه این پوشش را تنها تا زمانی می شد حفظ کرد که یکی از طرفین منازعه در جامعه ، بر طرف دیگر غلبه ای تردید ناپذیر داشت . والا هرگاه که جنبش خلق اوجی می گرفت جامعه بهائیان با موضعگیری های آشکار و پنهان خود معنای واقعی " بی طرفی " اثر را بر ملا می کرد و به حمایت از طبقات حاکم رودرروی مردم می ایستاد .

بسیاری از بهائیان می دانستند که آقای ثابت - پاسال ، ثروتمند مشهور ایران ، در کودتای ۲۸ مرداد ، به شاهنشاه باری رسانده است . و تازه شخص مزبور نه یک عضو ساده جامعه بهائیان ، بلکه سالها عضو " محفل ملی بهائیان ایران " بود . (شورای ۹ نفره که هر سال انتخاب می شود رهبری بهائیان ایران را برعهده می - گیرد .) برخی مقامات عالیرتبه ای مدیون بهائیان بودند . شمسار صبیعی وزیر جنگ شاهنشاهی ، دکتر ایادی پزشک مخصوص شاه (۴) و بالاخره آقای پرویز شایبی ، شومس مشهور سازمان امنیت و رئیس اداره سوم ساواک . جناب وزیر بزدانی ، مردی با انگشترهای نود میلیون تومانی از جمله مفاخری هستند که جامعه بهائیان به خلق ایران تحویل داده است . مسئله بر سر یک یا چند عنصر بهائیان نیست . البته در جامعه نیکان نیز عناصر تاپاک یافت می شوند . مسئله بر سر جامعه است که به این افراد به چشم قبول می نگرد . نمنا در آنجا که کوچکتر - من انتقاد از حکومت ، دخالت در امر سیاسی محسوب شده منجر به توبیخ و سپس طرد فرد خالی می شد در مقابل این سؤال که پس چرا آقای وزیر جنگ را توبیخ نمی - نمائید ، پاسخ داده می شد : " ایشان قول داده اند در امور سیاسی مداخله ننمایند ."

در جنگ روزه اعراب و اسرائیل ، روحیه جانب - داری از اسرائیل به روشنی در این جامعه به چشم زد . مسرت از شکست اعراب به خوبی در جلسات بهائیان آشکار بود . که البته چنین جانبداری ای ، خصوصاً با توجه به آنکه تشکیلات رهبری بهائیان در اسرائیل مستقر است ، کاملاً منطقی و متصور است .

مردان و زنانی که فرهنگ بهائیان را به خود جذب کرده بودند ، دستکم می توانستند میره ای سرزیر و مطیع برای دستگاه حکومت آریامهری باشند . اما ، اطاعت پیشه و دستورپذیر بنوعی خود آمادگی ضعیف کشی و زورگوئی را دارد . و آنکس که به رنج دیگران بی - تفاوت است ، در صورت لزوم می تواند بر رنج آنان بیافزاید . " میره های سرزیر و مطیع " گاه نقش بازجویان و خبرچینان ساواکی را برعهده می گرفتند و نه بطور منفعل بلکه فعالانه در تحکیم رژیم سرمایه - سالار آریامهری دخیل می شدند .

با این تفاسیل ، حاجت به توضیح نیست که چرا در زمانی که کوچکترین مجمعی از سوی ساواک تعطیل و متعقیب می شد ، بهائیان از نظر دولت در گردهمایی و تشکیلات خود آزاد بودند . و اگر گاه فشارهایی از جانب دولت بر جامعه بهائیان وارد می آمد ، قبل از هر چیز نشانه ای خصومتی بود که برخی از مردم و نیز روحانیون به - جامعه بهائیان داشتند . دولت گاه فواید دفاع از بهائیان را در مقابل مضار سوء شهرتی که از این رهگذر نصیب دولت می شد مقرون به صرفه نمی دید . والا حکومت بهائیان را قدر می داشت . بعنوان مثال در جشن های ۲۵۰۰ ساله نزدیک یک چهارم دانشجویانی که از دانشگاه پهلوی بعنوان راهنمای این جشن منحوس انتخاب شدند بهائیان بودند . حال آنکه تعداد دانشجویان بهائیان به یک سی ام کل دانشجویان آن دانشگاه نیز نمی رسید . این مثال کوچک که اعتماد ساواک را به چنین مجمعی

جنگ ارتجاعی ایران و عراق ، بهانه تازه ایست برای استثمار هر چه بیشتر زحمتکشان

ظهور کند و این پیغمبر ظهور نموده و همانا جناب باب است. این بحث مکرر ادامه می یافت. هر چند طرفین، هریک با اصرار و گاه با خشم می کوشید حرف خویش را بر کرسی بنشانند اما باز البته در نحوه استدلال و در بسیاری اصول، وحدت کلمه وجود داشت. در اساس حدیث صاحب الزمان شکی نبود، بحث بر سر کوه یا چاه بود. در اینکه می توان با استفاده از کتب قدیم، حتی سال حادثه ای آتی را نیز پیش بینی کرد - فلان اینکه تاریخ مسیری چنین جبرزده و قدری را می پیماید - حرفی نبود بحث بر سر تعیین دقیق سال مذکور بود. در واقع طرفین، از جمله، از آن رو به پروپای هم می پیچیدند که زبان یکدیگر را بخوبی می دانستند. و از آن گذشته آن مسلمانان، مکشی که مبارزه با بهائیان را سرلوحه فعالیت های خود قرار داده بودند بخوبی واقف بودند که سایر انواع مبارزه در جامعه، و از همه مهمتر مبارزه سیاسی بر علیه رژیم شاه، مقرون به صرفه نیست. میشد در مبارزه با بهائیان هم از اسباب اخروی متلذذ شد و هم از زندان و بازجویی در امان ماند.

اما مبارزه ای ایدئولوژیک آقایان با جامعه بهائیان به علت یکسانی نحوه استدلال و طرف و تکیه بر اندیشه های بنیانی واحدی که بنیاد فرسوده و ضد علمی بودند، هرگز نمی توانست ضربه ای کاری بر جامعه بهائیان وارد آورد و مثلاً جمعی از بهائیان را مجاب کرده ایشان را از مرام خویش منصرف نماید. حمله ای ایدئولوژیک به بهائیان می بایست به نقد افشای تر حقیقت ارتجاعی "عدم مداخله در امور سیاسی" و نیز نشان دادن مبانی و استدلالات ضد علمی بهائیکری صورت می گرفت. که در این هر دو مورد، خود آقایان تبلیغات اسلامی نیز شدیداً در مضیقه بودند و نمی توانستند بهائیت را با چنین معیارهایی مورد ارزیابی و افشاکری قرار دهند. و تازه طرفین به دنبال استدلالهای خویش و بر نخوردن به نقد موجه آن، هریک در مرام خویش قانع تر می شدند. بهائیان ده ها صفحه "استدلال" در دفاع از خویش بوجود آورده، نقل می کردند. این استدلالها چون میراثی که از عمق قبایل بدوی به دنیای پیشرفته و روشن قرن بیستم منتقل شده باشد، بوی کهنگی عهد عتیق را می داد: "نام حضرت یاق بر حسب حروف ابجد، همان نام صاحب الزمان است، پس (۵) باب، همان صاحب الزمان است. با "آنها که مولوی در فلان شعر از حضور معنوفه اش در تبریز سخن می گوید، منظور حضور باب در فلان سال در تبریز است!" (می بینید که مولوی نیز غیب گو بوده و تاریخ چه مسیر جبرزده و از پیش مقدری را می پیماید.)

تبلیغات اسلامی ها، و یا درست تر بگوئیم، بسیا - ری از مردم عادی مسلمان نیز، هم چنین شایعات ناس - درستی در خصوص بهائیان رواج می دادند که اکثراً با توجه به سوء شهرت بهائیان با حسن استقبال عامه مواجه می شد. می گفتند که بهائیان در جلسات محرمانه ای خود به عیش و عشرت می پردازند و آن خوریان را که باید در بهشت سهم مومنان باشند در همین جهان فانی تصاحب می کنند. یا گفته می شد که بهائیان، فلان حقوق کلان را به مبلغان خود می پردازند و یا به هر مسلمانی که این طریق زاله را بپذیرد پول مقلی می دهند. بهائیان در مواجه با این گونه دروغ ها به پاسخگویی می پرداختند و چون حق را به جانب خویش می دیدند البته در مرام خود راسخ تر می شدند. مبارزه با بهائیان همواره از راه بحث و فحش پیش نمی رفت، بلکه مومنان گاه به ضرب شمشیر امر به معروف می کردند. چنانکه در سال های بعد از ۲۲ به رهبری حجت الاسلام فلسفی که معرف حضورتان است، مبارزه شی. قهر آمیز بر علیه بهائیان دامن زده شد که به فتح نلامی حظه الهی القدس، مرکز بهائیان تهران، انجامید اما بهائیان که آنقدر شوغ آسا، سال ۱۲۶۰ و نظایر آن را از دل کتب عتیق بیرون کشیده، پیوسته از عالم غیب خبر می دادند، این بار غافل گیر شده یکباره در چاله ای سال ۱۲۵۷ افتادند. ایشان در حالی که در همان بحث ها - و البته در دادوستد امور مادی

دادگاه کشانده حتی مجازات کرد؟ و تازه اگر توهم را مجازات در پی است بجه عنوان می توان پیروان سایبر مذهب را از مجازات معاف نمود؟

و آیا مگر ما در دنیائی توهم زدائی سده زندگی می - کنیم که اینک همه گاه ها بر سر بهائیان سنگین و ایشان را به این جرم مستحق تنبیه شرعی در داد - گاه محارثی بدانیم.

می توان خاستگاه عینی تصورات واهی و اندیشه های ارتجاعی بهائیان را بررسی کرد، می توان نشان داد که آن دعاویشان که ظاهری اسانوسنه دارد، ضد علمی است، و امروزه یکی از صدها دوائی است که به کنار ارتجاع بین المللی می خورد، می توان عملکرد ارتجا - عی و ضد خلقی آنان را بر ملا کرد، لیکن نمی توان و نباید هر بهائی را به جرم بهائی بودن سزاوار مجازات و محاکمه دانست.

ترویج و توجیه انفعال سیاسی، ترویج توهومات ضد علمی، برراندن انسان هائی اطاعت پیشه، کوشش برای محدود کردن درک طبقاتی از جامعه، ترویج مود - یانه جانبداری از آمریکا و اسرائیل اتهاماتی است که ما می توانیم با الممنان بر جامعه بهائیهی وارد بدانیم.

اما جمهوری اسلامی، بهائیان را به این دلایل محاکمه نمی کند، زیرا اگر موارد اتهام این باشد، این جمهوری نیز در اکثر موارد دامن تر و بلکه بسیار تر دارد. جمهوری اسلامی، بهائیان را جاسوس میخواند. اما این ادعا آنقدر باوه است که حتی خود نیز در اعلامیه های دادگاههای انقلاب، که خبر قتل یک یا چند بهائی می دهند، دلیل و مدرکی بر جاسوسی آنان ارائه نمی دهد. "صدها دلیل در پرونده مو جود است لیکن یکی از این دلایل ارائه نمی شود. و تازه بغرض جاسوس بودن برخی یا همه بهائیان، این نیز نمی - تواند دلیل نفرت جمهوری اسلامی از بهائیان باشد. زیرا دیده ایم که این جمهوری چگونه با جاسوسان واقعی مدارا و ملاطفت می کند. (۴) و دیدیم که چگونه همواره به رفتار شفیقانه ای خود با ۲۲ خروگان "جاسوس" می - بالید و عاقبت نیز آنان را چگونه به "اند مجازات" رساند. پس بر حسب جاسوسی بر بهائیان جاسوس بهائیان برای حس و کینار آنان نیست. بهائیان، در نظر جمهوری اسلامی، جرمی به مراتب سنگین تر از جاسوسی مرتکب شده اند، چه که آنان به خاتمیت رسول الله معتقد نیستند، قرآن مجید را منسوخ می شمرد، کتاب آسمانی خود را جانشین می دانند و، از این ها بدتر، روحانیت و علمای اعلام را بکلی بی شر و باز - نشسته اعلام می کنند. و این همان گناه است که بهائیان اینک کفارهی سنگین را با خون خود می پردازند.

این خصوصیت ها ای به قدمت حیات آئین بهائی دارد. در زمان آریامهری، افرادی "مکشی و متعهد" به منصور مبارزه با بهائیت تشکیلاتی موسوم به "سازمان تبلیغات اسلامی" بوجود آوردند. این سازمان با جمع تقریباً در هر شهری که بهائیان به تبلیغ آئین خویش مشغول بودند در مقابل بهائیان عری اندام می کرد و با ایشان مبارزه می نمود. این "مبارزه" چگونه بود؟ "تبلیغات اسلامی ها"، در جلسات تبلیغی بها - ثیان حضور می یافتند، به ملاقات مسلمانانی که در دایره تبلیغات بهائیان قرار گرفته بودند میشتافتند و با استدلالات خویش در مقابل براهین بهائیان می - ایستادند. بحث هائی طولانی و مکرر. یکی می گفت صاحب الزمان باید از چاه ظهور نماید. آن یک اقامه ای دلیل می کرد که خیر باید در فلان کوه ظاهر شود. یکی می گفت پیغمبران باید معجزاتی از خود بروز دهند. دیگری پاسخ می داد اما باید معنای "معجزه" را روشن کرد. این یک می گفت: "داشتن چهار زن برای یک مرد نقص دین شاست." آن یک می گفت: "شما مجازات زنا را به پرداخت ۱۹ مثقال طلا محدود کرده اید و این سهل - انگاریست." بهائیان آیاتی از قرآن آورده اشکات می نمودند که پیامبر بعد از اسلام باید در سال ۱۲۶۰ هجری قمری، نه یک سال زودتر و نه یک سال دیرتر،

زندگی - غوطه‌ور بودند و جوانان خویش را حکیمانه به فواید دوری از سیاست آشنا می نمودند بکناره با چیزی بنام انقلاب مواجه شدند. این انقلاب قاعدتا بدترین نوع انقلاب از نظر بهائیان بود. زیرا از یکسو انقلاب بود، پس عرصه ایمن سرمایه و کسب و کار را برهم می زد، رشته مالوف ترقی اجتماعی را، دانش مدرکی تحصیلی و جای امنی در ادارهای چینی را مختل می ساخت و هم، بدتر از آن، "اسلامی" بود و دقیقا همان تبلیغات اسلامی ها "را به کرسی قدرت نشاند. امروز، متهم و قاضی بسیاری از دادگاههای شرع طرفین بحثی طولانی هستند که سرانجام، و این بار به ضرب شمشیر آخته امر خونین به معروف فیضیه می باید. یکی از طرفین بحث، اینک در مقام قاضی شرع ایستاده و به انتظام لجاجت سالداری طرف مقابل دندان خونین را بسا لذت تام برگلوی او فرو می کند. تعداد زیادی از بهائیان شیرباران شدند (۵)، برخی مفقودالان شدند، بسیاری در زندانند و بعضی ترور شده اند (۶) پرفسور حکیم غصو سابق محفل بهائیان ایران و استاد دانشگاه در زمستان ۵۹ در مطب خویش ترور شد و چند روز بعد اموالش معادله گردید (۷) بهائیان از کار تخریبی اخراج می - شوند، از ادارات دولتی نیز عذرشان را می خواهند، و از آن بدتر، حقوق کارمندان و ارمنیان بازستته بهائیان در صورتی که از آتش خود بگریز نجویند، دیگر پرداخت نمی شود. سخن کوتاه، قتل عام یهودیان، اینک تکرار می شود. لیکن باید اعتراف کرد که هیتلر ۶ میلیون یهودی را به جرم یهودی بودن کشتار کرد و جمهوری جوان اسلامی چنین کشتاری البته نکرده است. اما همان سبب و خون آلودگی، همان سبب به کشتار و برانداختن یک نژاد یا دین را به ظهور رسانده، تفاوت تنها بر سر کارآیی فاشیستهای نحیه آلمانی است که تولید کلان سرمایه داری را احیا می کردند و کسانی که به تولید کوچک چم بارگشت دارند.

با نزدیک شدن طوفان انقلاب اسلامی ۵۷ بسیاری از بهائیان که آینده نگری، و از آن مهمتر، مسئول و دارائی داشتند، فرار را بر قرار ترجیح داده به کشورهای برادر، من جمله آمریکا، گریختند. تعداد فراریان بسیار زیاد است و نه در برخی شهرستان خاص نصف تعداد بهائیان آن شهر می رسد. بهائیهایی که ماندند قاعدتا خوش نیت تر و البته کم بول تر و حتی مستمند و زحمتکش اند و اینک هم ایستاده که بار سنگین فشار و زورگویی را بردوش می کنند.

این شیرباران ها، زندان ها و اخراج ها چه عکس العملی را برانگیزد؟

یکبار اعلامیه ای از بهائیان در اواسط سال ۵۹ پخش گردید. جان کلام آن را به درستی می توان چنین عرضه کرد: "جمهوری محترم اسلامی ما متهم هستیم مملکتی که باشیم، مطیع اوامر دولت مربوطه هستیم، ما اینک مطیع شما هستیم، پس چرا ما را کشته یا به زندان می اندازید؟ شما ما را نکشید، هرکار دیگر دلتان خواست بکنید، هربلایی به سردیگران آوردید، آوردید، خیالتان از ما جمع باشد، فقط کاری به ما نداشته باشید." توجه داشته باشید که مضمون فوق را در پاسخ به آن همه شیرباران و فشار کوک کرده اند و باز از چه بی اعتنائی شرم آوری نسبت به حقوق سایر طبقات و خلق ها موج می زند. بهائیان با وقاحتی که حقیقتا نظیری بر آن نمی توان یافت اعلام می دارند که آماده اند تا نقشی را که در دوران آریامهر ایفا کردند در این دوران نیز ایفا کنند. تنها ملتسمانسه درخواست می کنند که دولت آنان را آزار ندهد، آری آقایان می توانند در اردوگاه مرگ، دربان، مجری برنامه های هنری، پزشک یا حتی شیرخلاف شلیک کنند

باشند، به شرطی که "بی طرفی" شان حفظ شود و رفاه و حقوق خودشان، و البته فقط خودشان محفوظ بماند. علاوه بر این، گویا بهائیان به مجامع بین المللی شکایاتی برده اند، ما از متن این شکایات و تقصود و کارکردی که آن مجامع دارند بی اطلاعیم. اما بخوبی می دانیم، خصوصا در این زمانه ای که توده های مردم در صحنه سیاسی جامعه حضوری فعال دارند، هم اینسان بهترین و متصف ترین قاضی هر دادخواستی می تواند باشد. اما دیدیم که بهائیان حتی باز در نامه ای که گویا خطاب به مردم نوشته اند چه بی اعتنائی زنده ای به حقوق همین مردم نشان داده اند. بی روشی، عمری به درد ورنج مردم نیشخندزدن، عمری در بنیاد شهتاه ایستادن، عمری به مردم پشت کردن، و اینک، چه امید می توان به حمایت آن داشت؟

وظیفه سازمان ها و افراد مترقی در این میان چیست؟ آیا می توان بی طرف ماند؟ فراموش نکنیم که "بی طرفی" همان جرمی است که ما به استنادش بیضا - ثیان را درخور ملامت و هم خط ارتجاع می دانیم. نه بی طرف نمی توان ماند.

این تصور نیز خطاست که بیدادی که بر بهائیان می رود تنها به هم اینان مربوط و منحصر است. همان گونه که در انقلاب مشروطه ایران برخی از آزادیخواهان و مردم دیگر را با برچسب "بابی" می کشتند (۸)، عنوان بهائی می تواند از جمله دستاویزهایی باشد که در قلع و قمع مخالفان بکار جمهوری اسلامی آید. چنانکه مثلا روزنامه جمهوری اسلامی ۴ شهریور ضمن خبر کشف یک "خانه تبیی" که در آن همه چیز از شیر مرغ تا جان آدمیزاد، از انواع شریات سیاسی تا صور جمیله پیدا شده بود، خبر از کشف عکس رهبران متوفای بهائی می داد و ضمیمه آن پیش می دید که "احتمالا تحقیقات پاسداران ... بزودی به کشف حقایق دامنه داری راجع به ارتباطات گسترده ... با دستگاه های جاسوسی خارجی بخصوص اسرائیل منتهی خواهد شد." می بینید که آزادیخواهی که راست با دروغ، کتب و تصاویر بهائیان در آشپزخانه داشته - مثلا از خانواده های بهائی برخاسته - به چه آسانی به جاسوسی برای صهیونیست ها مجرم می - شود و چه ساده و به چه سادگی شاید با همین عنوان در مقابل جوخه آتش بایستد.

شتری که اینک در برابر خانه های بهائیان خوابیده در مقابل خانه های دیگران نیز خواهد خوابید، یا بهتر است بگوئیم همان شتری است که اینک در مقابل خانه های دیگران نیز تخت خوابیده است.

موضعگیری در برابر بیدادی که بر بهائیان می رود از آن رو نیز ضرورت دارد که مظهر و نمونه و صحنه ای امتحان برداشت انقلابیون ما از دموکراسی خواهد بود. سازمانی انقلابی که اینک، با سکوت خویش، به اعدام بهائیان رضا می دهد، درواقع با از بین بردن مخا - لفان از طریق ترور و کشتار موافقت کرده و به زبان حال می گوید: "بگذار قدرت به دست من بیافتد من می دانم با کسانی که جز من بیاندیشند چه معامله ای بکنم." چنین سازمانی همانست که گمان می برد اندیشه را می توان با کشتار ماحیان ساز میان برداشت.

سازمان ها و عناصر مترقی باید قاطعانه اولامهیت ارتجاعی بهائیان را تصدیق کنند و شائبا اعلام دارند هیچ کس را نمی توان به جرم بهائی بودن به محکمه کشاند و مجازات کرد. بهائیان را نمی توان سازمانی انگاشت که به قصد خیرچینی برای اسرائیل برپا شده باشد و نیز، سازمان های مترقی باید پرده از دلیل نفرت جمهوری اسلامی نسبت به بهائیان بردارند و نشان

"تولید بیشتر" و "حقوق کمتر" تنها شعار جمهوری اسلامی نیست، سرود "انترناسیونال" سرمایه داری است

دهند که این جمهوری از موضعی ارتجاعی به جامعه‌ی ارتجاعی بهائی حمله‌ور شده است.

روشن است که سازمان‌های انقلابی همواره باید در جهت تضعیف و نابود کردن سازمان‌های ضد انقلابی و ارتجاعی بکوشند. اما نباید فراموش کرد که از میان برداشتن ارتجاع بمعنای از میان برداشتن تک‌تک افراد مرتجع نیست. نمی‌توان کریبان هر بهائی را گرفت و به بهائیان از میان برداشتن ارتجاع، او را از میان برد ^{از این گذشته} "از میان برداشتن" مرتجعین الزاما به معنای از میان بردن فیزیکی آنها نیست. چنانکه فی‌المتل در مورد بهائیان، باید ضد علمی بودن و ارتجاعی بودن نظرآنان را بر ملا کرد. و این امر، در صورت موفقیت، بمعنای "از میان برداشتن" این آئین خواهد بود. مادام که یک جریان ضد انقلابی، بلکه بدست‌نگرفته و به میدان جنگ بر علیه ما نیامده، ما نباید می‌توانیم از طریق مبارزه‌ی ایدئولوژیک، و نه از طریق ارعاب و ترور، با آن مبارزه کنیم. نحوه برخورد رهبران سوسیالیسم با دشمنانی چون بردون، باکونین، دوربیک، بالینوسکی، کاتوتسکی و غیره، نمونه‌ی بارز و عبرت‌آموزی از "نابود کردن" مخالفان را بدست کمونیستها بدست دهد. جمهوری اسلامی به ما هیت خود

از آنجا که خود دارای همان ضعف‌های اصولی بهائیان است، هرگز نمی‌تواند رفتاری چنین انقلابی را با بهائیان در پیش گرفته آنان را از نظر سیاسی و عقیدتی منزوی کند. نابود کردن بهائیان، از نظر او چیزی جز نابود کردن فیزیکی آنان نمی‌تواند باشد. برای او لایه بندی طبقاتی درون بهائیان نیز اهمیتی ندارد، زیرا بهائیان، خواه کارگر، خواه سرمایه‌دار، منکر خاتمت رسول الله و مدعی پایان کسار روحانیون اند. برای او، بهائی بعنوان بهائی مجرم است. لیکن کمونیستها، به پیروی از ستمی هکای درختانی که برشمریم، نابود کردن فیزیکی بهائیان کشتار و ارتعاب و فشارهای وارد بر بهائیان را بعنوان جنایتی کریم و چندی آور محکوم می‌کنند، این محکومیت را آنکارا ابراز و اثبات می‌نمایند و آن را جنبه‌ی دیگری از ماهیت "فاشیست‌گونه" ی جمهوری اسلامی می‌شمرند. کمونیستها خواهان توجه به لایه بندی طبقاتی درون جامعه بهائی اند. و بهائی سرمایه دار را از بهائی کارگر، و بهائی ساواکی را از بهائی خیالکرا تمیز می‌دهند.

توضیحات:

- ۱ - نگاه کنید به "واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتودال" نوشته‌ی محمد رضا فشاھی. از انتشارات جاویدان. صفحه‌ی ۱۵۵.
- ۲ - شایع شد که حتی چشم رفیق شاهرخ هدایتی را شکنجه گران از حدته بیرون آورده‌اند.
- ۳ - غروب روز سه شنبه ۲۳ اسفند ۱۳۳۲، اشرف و علیرضا بهلوی، در جنایتی هولناک کریم‌پور شیرازی بافر آزاده را شکنجه‌رانه به آتش کشیدند. فرادی آنروز او را درحالی که امیدی به زنده ماندنش نبود به بیمارستان ارتش منتقل کردند. در آن جا چندبار فریاد زد: "والاحضرت اشرف مرا کشت...". اما دکترایادی خائن گفت: "دیوانه است، هذیان می‌گوید!" نگاه کنید به مجاهد، شماره‌ی ۱۱۳ مقالته‌ی "کریم‌پور شیرازی، قلمی آزاد در آستین استبداد".

۴ - نگاه کنید به نشریه‌ی ۱۱۲ مجاهد، مقالته‌ی "وشتی که حضرات جاسوس می‌گیرند!" و نیز توجه کنید به محاکمه‌ی درباردار محمود علوی، فرمانده‌ی نیروی دریایی، که متهم به اتهامات گوناگونی من جمله "تماس غیر مجاز با اتباع بیگانه" و "در اختیار قرار دادن مدارک مستشاری به آمریکائیان" بود (جمهوری اسلامی، ۱۳ خرداد ۵۹) و بالاخره - پس از

اثبات اتهام - به ۸ سال زندان محکوم شد (نگاه کنید به نشریه‌ی رهائی شماره‌ی ۶۸ و ۶۷) ۵ - برای دانستن آمار بهائیان که تیرباران شده‌اند به چند بهائی که می‌شناختم مراجعه کردم. آقایان با محافظه کارهای نادر و بد-بینی‌ای که مسلما ریشه در بیگانگی و رویارویی ایشان با خلق دارد، از دادن آمار کشته شدگان خویش بفره رفتند.

۶ - مهدی ملک زاده فرزند ملک المتکلمین می‌نویسد: "آقا نجفی که اشهر علمای آن زمان بود، برای بردن ملک سید ماربینی که در مجاور ملک آقا بود، او را متهم به بایبگری کرد و در روز روشن به تحریک آن جناب، سید پیرمرد هشتاد ساله را طلاب علوم دینی قطعه قطعه کردند. حاجی میرزا محمد حسین نراقی که در آنزمان به تحصیل علوم دینی اشتغال داشت برای نتایج شغل کرد که خود شاهد و ناظر بودم که آخوند خرگردنی با روی گلوی سیاه گذاشت و آنقدر فشار داد تا سید بدبخت جان سپرد. "نقل از" واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتودال " صفحه‌ی ۱۳۴.

در حاشیه...

و با: "ایمان بر روی بدن افرادی از هواداران خود با بی حس کردن عضو و یا به نحو دیگر آزاری با آتش سیگار ایجاد کردند تا بخاطر وجود شکنجه را با اثبات برسانند. کار ایمان بقدری ناشایسته صورت گرفتند است که هر انسان متصفی با انسانیت توجه و تحقیقی مینماید به نیت سوء آنان و حيله و تقلبشان بی‌ببرد. چه کسی میتواند باور کند که عاملین شکنجه نام رهبران خود را بعنوان مدرک جرم بر روی بدن کسی با آتش سیگار حک کنند و بهائیه بدست دشمن بدهند.

"افراد بیگانه" توسط مبارزین سیاسی ربوده میشوند به خانه‌های امن انتقال داده شده و آنجا شکنجه میشوند. اینک خانه‌های امن متعلق به گروه‌های سیاسی است با آنان افراد بیگانه را میربایند مضحک تر از آنست که احتیاج به پاسخگویی یا افشاکری داشته باشد. اما اینکه مبارزین سیاسی و یا بزم رژیم ضد انقلابیون، بگونه‌ای رفتار میکنند که ربوده‌شدگان تصور کنند که عاملین پاسدار و یا ما، مورین کمیته هستند، در خود اعترافی صریح دارد. برداشت عمومی

مردم "بیگانه" از "پاسداران و ما، مورین کمیته" چیزی در حد "شکنجه‌گر" است. آنچه که گزارش از آن بعنوان تداعی معانی شکنجه توسط ما، مورین کمیته و پاسداران در ذهن مردم "بیگانه" نام میرسد نشان از آن دارد که تا چنین باوری در افکار مردم وجود نداشته باشد که شکنجه و زندان جز لاینفکی از نظام حاکم است، در نزد این مردم امکان یکسان انگاشتن "شکنجه‌گر" و ما، مورین انتظامی رژیم، وجود ندارد. اما مضحک تر از این ادعای رژیم، گفتن آنان مبنی بر شکنجه بر روی بدن اعضا و هواداران سازمانهای انقلابی و حتی حک نام رهبران رژیم جمهوری اسلامی بر روی بدن آنان است. هیئت بررسی شکنجه برای دفاع از عدم وجود این چنین شکنجه‌های میگوید که: "ایمان (سازمانهای انقلابی) بر بدن افراد و هواداران خود با بی حس کردن عضو و یا بنحو دیگر آزاری با آتش سیگار ایجاد کردند". اینک به متخصصین رژیم مکتبی چگونه به این نتیجه رسیده‌اند که بدن این افراد ابتداء بی حس شده است و بعد سوزانده شده است، خود جای تعمق فراوان دارد.

بنظر میرسد که آنچه، هیئت بررسی شایعه‌ی شکنجه را به سر هم کردن دروغی به این بزرگی رهنمون ساخته است، وجود ادله‌ی کافی برای اثبات این جرم و همچنین حکم رهبر پیرامون این مسئله در چندی پیش است. بقیه در صفحه ۱۲

